

آینده

نشریه نهضت آینده افغانستان
میزان - ۱۳۸۲ - اکتوبر ۲۰۰۳ - سال چهارم - شماره مسلسل ۱۸
AYENDA No. 18 June 2003

عبدالله نایبی

معنویت انقلابی را گرامی بداریم !

نیواامپریالیستی جهان تک قطبی نیز مواجه هستیم. افشای احکام و تیزهای ایدئولوژی بورژوازی جهانی اهمیت ویژه‌ی در این اواخر کسب کرده است، زیرا برخی از نیروهای چپ دیروزی را فریفته است. **جلوه دادن راه انکشاف سرمایه داری به حیث یگانه امکان تاریخی برای کشورهای انکشاف نیافته** (آنها در مقام یک چانس تاریخی!) خوش باوران چپ دیروزی را چنان به خود مجذوب کرده است که دیگر حتی از کاربرد مفاهیمی چون سوسیالیزم، چپ، انقلاب و غیره ابا می‌روزند. بدین گونه برای ما افغانها مسأله بر سر برون شدن از سایه سنگین دو نوع ایدئولوژی حاکم ارتجاعی است: یکی خودی؛ دیگر بیرونی یا جهانی.

برخیها میگویند که چون مناسبات تولیدی سرمایه داری در افغانستان وجود ندارد، پس ایدئولوژی بورژوازی نیز در این جامعه وجود ندارد. این حکم ممکن چند دهه پیش صحیح بوده باشد، ولی امروزه در شرایط حاکمیت جهانی سرمایه، صحت خود را از دست داده است. در کشورهای به سرمایه داری نرسیده جهان امروز، حاکمیت ایدئولوژی بورژوازی جهانی **سریعت** از حاکمیت مناسبات تولیدی سرمایه داری استقرار می‌یابد.

۲- آگاهی انقلابی

آگاهی انقلابی به آن روند شناخت اطلاق میشود که پرده های غبارآلود ایدئولوژی را از هم می‌درد (یعنی سوء تعبیرها و احکام نادرست و ذهنیت گرایانه ایدئولوژی را مورد نقد بنیادی قرار میدهد) و به حقیقت زنده گی اجتماعی و موقعیت آدمهای مشخص در مناسبات اجتماعی دست می‌یابد. به بیان دیگر، آگاهی انقلابی همزمان دو کار را انجام میدهد: **هم به حقیقت مناسبات اجتماعی-اقتصادی دست می‌یابد و هم کاذب بودن احکام ایدئولوژی طبقات حاکم را افشا میکند.** بدین گونه این آگاهی انقلابی هم جنبه ایجابی دارد (حقیقت را آشکار می‌سازد) و هم جنبه سلبی یا انتقادی دارد (ایدئولوژی را افشا میکند).

برای رسیدن به چنین «آگاهی اجتماعی» دو راه مشخص در برابر یک فرد قرار دارد:

- یا در زنده گی روزمره خود به حیث یک انسان زحمتکش بهره کشی، استبداد و فاجعه محکومیت را لمس میکند و از عینیت زنده گی خود یعنی از موقعیت مادی خود در جامعه، به این حقیقت وقوف پیدا میکند که **مورد استثمار و ستم قرار دارد.** در این روند، انسان زحمتکش از عینیت به ذهنیت میرسد؛ از موقعیت استثمار خود به درک استثمار میرسد و از آنجا به آگاهی انقلابی موقعیت اجتماعی خود دست می‌یابد. پیمودن این راه تا کنون برای تمام زحمتکشان همزمان میسر نشده است. این راه بستر طبیعی درک آگاهی طبقاتی است، ولی همیشه در تاریخ چنین واقع نشده است.

- راه دیگری که به آگاهی انقلابی میرسد، راهیست که توسط آگاه ترین روشنفکران طی میشود: **حصول آگاهی انقلابی از وضعیت استثمار انسان زحمتکش.**

بقیه در ص ۳

این مبحث بسیار مهم را از پرسشی ساده ولی بنیادی آغاز میکنم. پرسش از این قرار است که طبقات محکوم و بهره ده چگونه میتوانند به دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی-اقتصادی دست یابند، در حالی که خودشان زیر سیطره ایدئولوژی طبقات حاکم، یعنی ایدئولوژی حاکم در جامعه، قرار دارند و جهان را از دری آن می‌بینند؟ ایدئولوژی طبقات حاکم چنان تعبیری از وضع جامعه و زنده گی اجتماعی ارایه میدارد که هرگونه دگرگونی را ناممکن جلوه میدهد. پس راه برون رفت از این بُن‌بست کدام است؟ چگونه میتوان جهانی را تغییر داد که ابدیت آن در ذهنیتها نقش بسته است؟

برای درک بُن‌بست نامبرده باید سه گستره «زنده گی ذهنی» جامعه را از هم تفکیک کرد و هر کدام را در ویژه گی اش مورد مطالعه قرار داد:

۱- ایدئولوژی؛ ۲- آگاهی انقلابی؛ ۳- معنویت انقلابی.

۱- ایدئولوژی

ایدئولوژی مجموعه‌ی از تعبیرها، تعریفها، احکام و اندیشه هایی است که در جریان زایش، تکوین، تکامل و بالاخره حاکمیت یک طبقه حاکم به منظور توضیح و توجیه حاکمیت همه جانبه این طبقه بر طبقات دیگر ارایه میشود. این احکام، تعبیرها و اندیشه ها از مواضع منافع طبقاتی مطرح میشوند، نه از مواضع عینیت اجتماعی. بدین گونه **خاستگاه** و منشای ایدئولوژی در «**ذهنیت طبقاتی**» قرار دارد، نه در «**عینیت اجتماعی**». از همینجاست که میگوییم **ایدئولوژی تعبیر بازگونه واقعیت است به سود طبقات حاکم!** ایدئولوژی یک طبقه حاکم مناسبات اجتماعی-اقتصادی موجود را که به سود طبقه نامبرده است، به حیث مناسبات جاویدان و حتی ملکوتی تبارز میدهد تا راه خطور هرگونه پرسش را در ذهن زحمتکشان مسدود سازد. طور مثال وقتی میگویند که مردم افغانستان تحول نمی‌خواهند و **جاویدانه** پابند مناسبات سنتی مذهبی- قبیله‌یی- قومی اند، در واقعیت امر یکی از احکام ایدئولوژی فرتوت حاکم در جامعه افغانی را ارایه کرده اند.

در این اواخر بخشی از به اصطلاح انقلابیون دوآتشه دیروز که حتی در مقامات رهبری و کلیدی احزاب و سازمانهای «انقلابی» دیروز قرار داشتند، نیز همین موعظه را سر کرده اند.

ایدئولوژی حاکم پدیده خطرناک‌یست که به حیث یک «بیماری واگیر فکری» میتواند در برخی شرایط تاریخی (مثلاً در هنگام عقبنشینی یا شکست جنبش) حتی بخشهای گسترده جنبش انقلابی را در خود بپیچاند. در چنین شرایطی حراست از اندیشه های انقلابی و مقومت در برابر ایدئولوژی حاکم به دوش بخش پیشتاز جنبش می‌افتد. در اوضاع کنونی جهان که سرمایه داری می‌خواهد تمام سیاره خاکی را اشغال کند، ایدئولوژی بورژوازی جهانی و نیولیبرالیزم به حیث یک **ایدئولوژی حاکم جهانی** عرض اندام کرده است. در کشورهایی مثل افغانستان اگر از یک سو با ایدئولوژیهای حاکم قرون وسطایی مربوط جامعه افغانی سر و کار داریم، از سوی دیگر با ایدئولوژی

نامه باریق شفیعی به «آینده»

ص ۲

از افغانستان تا عراق

ص ۶

با نشرات پیشرو جهان آشنا شوید!

ص ۱۰

ایران در محاصره امریکا

ص ۵

داستان کوتاه: «شهراره» از ب.ا. زوسنگ

ص ۸

«یک بام و دو هوا»

ص ۱۱

از نامه های رسیده به «آینده»

۱۰ جولای ۲۰۰۳

جمهوری اتحادی آلمان

رفیق بسیار گرامی داکتر سپارتک مدیر مسؤول «آینده»!

درودهای گرم رفیقانه مرا بپذیر و به رفقای ارجمند مرکزی «نهضت»، به ویژه نایبی عزیز تقدیم کن!

صحتمندی و پیروزی تان از بهترین تمنیات من است.

دو نسخه از شماره ۱۷ نشریه عزیز «آینده»، همراه

با یادداشت مختصر؛ ولی لبریز از محبت بی ریای آن

رفیق دیرین مواصلت ورزید. «آینده» را که هر برگش

دقتریست از آرزوهای گرم و انسانی و هر صفحه اش

دریچه یی باز و روشن به سوی «نهضت آینده»، آینده

زیبا و درخشان برای میهن ستمدیده مان افغانستان

محبوب، با ونع و شور فراوان به خوانش گرفتم. شاد و

مطمئن شدم از اینکه نخل سر سبز، بالنده و یقینا

پُربار «نهضت آینده» از ریشه های حیاتی، از

«گذشته» نه چندان دور سیراب میشود. امیدوارم

«آینده» در پیوند علمی، خردمندانه و نقاد با جریان

بی گسست «گذشته» روند تکامل اندیشه های نوین

انقلابی، به دور از ملاحظات بلند پروازانه و ذهنی گرا

و در امان از توفانهای ویرانگر مخالف، در آینده های

زیبا و خواستنی، به شگوفه نشیند و سرانجام کام جان

منتظران را شیرین کند.

من به نیروی جوان و متشکل اندیشه نوین و نقاد

انقلابی که بدون تردید، بر زمینه نوسازی جنبش

نیروهای چپ دموکراتیک، در شرایط موجود، یگانه

وسيلة گذار از تیره گیهای امروزین راههای پُرخم و

پیچ، به سوی آینده های تابناک نهضت نجات توده

های زحمتکش از ستم های گوناگون ملی و طبقاتیست،

ایمان کامل دارم؛ اما به نقش آغازگر و الهام بخش

گروه پیشاهنگ اندیشه های پیشرو و سنت شکن بنیان

گذاران نهضت چپ مترقی و دموکراتیک و سازمان

پیشاهنگ آن «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» نیز

ارج بزرگی میگذارم و «نهضت آینده» را یکی از

فرزندان اصیل و بلافصل آن و وارث مستحق آرمانهای

مقدس آن، در رهایی انسان زحمتکش از ستم و

استثمار میدانم. ولی این امر به هیچ روی به این معنا

نیست که من اشتباهات سنگین و لغزشهای ناشی از

امراض برخاسته از بستر مناسبات اجتماعی-اقتصادی

مرحله آغازین نهضت، عوامل داخلی و خارجی،

استبداد حاکم و امپریالیزم و عمال منطقه یی آن،

ضعف درک سالم علمی از شرایط عینی و ذهنی جامعه

افغانی، نبود تجارب لازم سیاسی و ناتوانی هنر مبارزه

مترقی، عدم توانایی برخورد خلاق با مسایل نهضت،

فقدان فرهنگ دموکراتیک و بالاخره ضعف کرکتر انقلابی

برخی از رهبران طراز اول حزب و نهضت را نادیده می
گیرم و کسی یا کسانی را به پیروی کورکورانه و انقیاد
متعبدانه و برده وار از آنان تشویق و توصیه میکنم؛
نی، هرگز به چنین کاری دست نخواهم یازید زیرا
چنین امری، بدون شک؛ نه تنها برابر با ایستایی،
واپس گرایی و خشکیدن در چارچوب زمان و مکان
«گذشته» است، بلکه با پویایی جستجوگر و راهیابی
خلاق به سوی «آینده» و «آینده سازی» نیز در تضاد
آشتی ناپذیر است و نمیتوان با نبود پژوهش
علمی-انتقادی و درک سالم از صحت و سقم کارکرد
پیشترینه، بدون تکرار اشتباهات و لغزشهای «گذشته»
و مصایب موجود قسما بازماندند از آن، به سوی
نهضت آینده شتافت.

ما نباید از تمثیل حقایق مربوط به گذشته خوش
در ستیژ تاریخ مبارزات سیاسی کشور خود بترسیم و به
ناحق به سینه اشتباهات چرکین پارینه، نشان تقدس
مآبی و مدال افتخار بیایوزیم، زیرا پوشانیدن انحرافات،
خطاها و اشتباهات پیشینه رهبری مبارزان ح. د.خ.ا.
خود اشتباه دیگرست و زمینه ساز تکرار زیانبارتر آنها
در نهضت آینده.

بنابرآن، ارزیابی، سره سازی و انتقاد علمی و
واقعینانه از چگونه گی روند مبارزات ما در گذشته،
راهنمای راستین و راهگشای وارد برای تکامل حرکت
نهضت به سوی آینده مطمئن و تابناک خواهد بود.
رفقای که در برابر چنین برخورد اصولی درباره وضع و
جریانات گذشته، که جدا از مرضها و غرضهای
گوناگون و ایراد اتهامات بی پایه و احکام خشک و
مجرد و من درآوردی و نیالوده با زبان و ادبیات بازاری
و مستجهن، با منطق و شیوه علمی صورت میگیرد،

حساسیت و عصبيت به خصوصی از خود نشان میدهند،
هرگز نخواهند توانست با اشتراک پروسه ایجاد و تکامل
سازمان نوین اندیشه یی، تشکل و حرکت نهضت در
راستای استراتژی بزرگ و انسانی، دموکراتیک و
دادخواهانه آن نقش به سزا و شایسته یی را بازی کنند.
همین بس! گفتنیهای دیگر در بازگوییهای آینده؛
ولی برای، به سخن معروف خالی نبودن پای عریضه،
همراه با این یادداشت مختصر، یک پارچه از شعرهایی
را که در حدود نزدیک به چهل سال پیش، در
خطاب به «آینده» گفته ام و تا هنوز که هنوز است،
بازگوینده خواست روز است. برایت تقدیم میکنم
تا

در پایان، اینک با این یادداشت، به عنوان
سهمگیری کوچکی در امر انتشار نشریه «آینده» ابونمان
آن را به حساب مربوط تحویل کرده و رسید بانک را
با فورمه خانه پری شده اشتراک به خدمت تقدیم
میکم. امیدوارم در آینده نیز به صورت منظم؛
«ما از تو برخورداریم و تو از عمر برخورداریم»!

پیروز باشید!

م. ح. ج. بارق شفيعی

از مجموعه «شبهه انقلاب»

م. ح. ج. بارق شفيعی

بیا! . . .

باز امشب بر حریر نازک اندیشه ام

با سرانگشت هنر

نقش میندد خیال

جلوه آینده را

چون روان در زنده گی

یا چو مه در پرنیان شعر رویا خیز من.

آه، ای آینده،

ای آینده زیبا و انسانی بیا!

آه ای فردای من،

فردای این شبهای ظلمانی بیا!

جان ما را خست این تاریکی سنگین و شوم

خون ما را خورد این خفاش خون آشام شب.

وای ازین شبها که چون اندیشه اهریمنان

تیره است و سہمنک

راه تاریکست و باریکست و پُریچ است و دور

هر قدم، غارتگری در انتظار کاروان

هر قدم، درنده یی در رهگذار رهروان

وای اگر توفان تندی نگذرد،

وای اگر سیلی نه توفد بی امان.

آه، ای فردای من،

فردای این شبهای ظلمانی بیا!

من ترا میخوام و زیبایی شبهای تو،

من ترا میخوام و آزادی دنیای تو،

با چنین سامان هستی جلوه زیبای تو،

جلوه جان آفرینی های تو.

آه، ای آینده،

ای آینده زیبا و انسانی بیا،

آه ای فردای من،

فردای این شبهای ظلمانی بیا!

کابل، حمل ۱۳۴۳

دوستان و رفقا، کمک به نشریه «آینده» یاری رساندن به پخش اندیشه های دموکراتیک انقلابیست؛

با اعانه های قان بنیاد مالی آن را تقویت کنید!

به ادامه ص ۱

معنویت انقلابی را گرامی بداریم!

در این روند ، روشنفکر بر بنیاد فرهنگ عمومی خویش و با تحلیل علمی واقعیت جامعه به درکی نایل میشود که **حقیقت اجتماعی** را برملا میسازد. در اینجا آگاهی علمی اجتماعی به حیث یک عنصر ذهنی به سوی **موضوع بررسی خود** (یعنی همان عینیت وضع استثماری زحمتکشان) حرکت میکند. یا به دیگر سخن، **روشنفکران انقلابی به سوی زحمتکشان جامعه میروند**. آگاهی انقلابی خارج از طبقه زحمتکش به سوی طبقه زحمتکش سیر میکند تا تمام طبقه زحمتکش را از وضعیت استثماری اش آگاه سازد. در تاریخ معاصر جنبش کارگری این نوع دوم آگاهی انقلابی ، شکل عمده تکوین آگاهی انقلابی بوده است. وقتی لنین میگفت که آگاهی انقلابی از خارج طبقه کارگر به این طبقه گذار میکند ، منظور همین شکل دوم تکوین آگاهی یا شعور انقلابی بوده است. این شکل دوم کدام پدیده تصادفی در تاریخ مبارزت طبقاتی نبوده ، بل به **حیث راهی از نیاز و تکوین شعور اجتماعی طبقات محکوم در قشر روشنفکر ، یک عنصر ساختاری شعور اجتماعی توده ها است**.

آگاهی انقلابی اصل بنیادی هرگونه تحول انقلابی جامعه است ، زیرا یگانه وسیله بیست که توده های زحمتکش را از زیر ایدئولوژی حاکم برون میبرد و **امکان گذار به یک جامعه دیگر** را توضیح میدهد. در مقوله «آگاهی انقلابی» منظور ما از صفت انقلابی این است که آگاهی یا شعور نامبرده نفی مناسبت اجتماعی-اقتصادی را مطرح میکند و ره ریسین به این نفی را در وجود یک جامعه بدون طبقات ، یعنی بدون مانعیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله ، نشان میدهد. نباید «تقلای» را همیشه مترادف «مسلحانه» انگاشت. بدون آگاهی انقلابی ، طبقات زحمتکش برای همیشه زندانی ایدئولوژی طبقات فرادست باقی میمانند و در پراتیک زندگی خود نمیتوانند به تحول اقتصادی-اجتماعی-سیاسی نایل شوند. **وقتی کائوتسکی**

(و به دنبال وی لنین) تصریح کرد که بدون تیوری انقلابی ، جنبش انقلابی نامقدور است ، همین مسأله را در نظر داشت.

دستیابی به منسجم ترین آگاهی انقلابی (یعنی شعور نقاد و ضد ایدئولوژی طبقات حاکم) مستلزم یک **اسلوب علمی تحلیل و توضیح** است. بانیان جهانی بینی نوین ، این اسلوب را در نحوه نگارش ماتریالیستی از تاریخ و تدوین تفکر دیالکتیک ماتریالیستی در اختیار روشنفکران و نماینده گان آگاه طبقات محکوم قرار دادند. جهانی بینی مارکسیستی پنجره بیست که ما را به سوی افقهای آگاهی انقلابی رهنمون میشود. اما طرد این جهانی بینی به مثابه وداع گفتن با این افقهاست. رفقا و دوستانی که با سهل انگاری یا تحت تاثیر پیورش ایدئولوژی نیونیالیستی این حقایق را مردود می شمارند ، خود را از عرصه آگاهی انقلابی برون میکنند. برون ماندن از عرصه آگاهی انقلابی یک پیامد دارد و آن صحنه گذاشتن بر ایدئولوژیهای حاکم است. آنان نباید تعجب کنند که در چنین حالتی در «موقف رتجاع» قرار گرفته اند. با تأسف آنان خود ، خود را در چنین موقعیتی قرار داده اند ؛ آنگونه که سوسیال-دموکراسی خود را در موقعیت مجری برنامه های بورژوازی برای گول زدن کارگران قرار داده است.

* * *

« نهضت آینده افغانستان » بر بنیاد همین تحلیل علمی ، نوآوری و نوسازی جنبش انقلابی افغانی را از گستره آگاهی انقلابی آغاز کرد. سازمانی که فاقد سلاح تیوریک و علمی باشد به درد خلق نمیخورد. ما نیازمند چنان تشکیلی هستیم که آگاهی انقلابی را وسیله پیوست خود با توده های زحمتکش بسازد و از این طریق راه را برای **احراز هژمونی جنبش چپ باز کند**. آنان که مبارزه انقلابی را صرف به احراز قدرت سیاسی خلاصه میسازند و هزار نیرنگ مقوله یی و واژه یی را به کار میبرند تا مبارزان سرخورده افغان را به تکرار فاجعه دعوت کنند ، در واقعیت امر اهداف دیگری را سوی اهداف مرامی زحمتکشان دنبال میکنند! فروپاشی شوروی و به دنبال آن فروپاشی حزب-دولت دموکراتیک افغانستان نشان داد که داشتن «**هژمونی اندیشه یی**» در جامعه تعیین کننده

تر از احراز قدرت سیاست. لنین بر آن بود (میشود به «دولت و انقلاب» وی مراجعه کرد) که با احراز وسیله سیاسی یعنی دولت میشود تسلط بینش زحمتکشان را سریع تر ساخت. تجربه شوروی نشان داد که رسمی شدن مارکسیزم به حیث ایدئولوژی دولت شوروی به هیچوجه به معنای دست یافتن به **هژمونی نبود**.

«نهضت آینده افغانستان» بر بنیاد تجارب سوسیالیزم دولتی و احزاب انقلابی جهان ، مقوله یی را زیر نام «**تشکیل اندیشه یی**» ارایه کرد که در آغاز مورد پرسشهایی از سوی رفقای دیروزی ما قرار گرفت. اینک پس از سه سال و اندی ، این مفهوم تمام بار تیوریک خود را برای جنبش انقلابی افغانی ارایه میکند. تشکیل اندیشه یی یعنی دستیابی به یک بینش مشترک انقلابی برای ایجاد یک سازمان بزرگ برای زحمتکشان افغانستان؛ سازمانی که بتواند هژمونی سیاسی-اندیشه یی را در جامعه احراز کند.

به جای تسلیه شدن به یورش تبیغاتی ارتجاع ملی و جهانی ، ما باید به یک ضد حمله وسیع اندیشه یی علیه ایدئولوژیهای حاکم در جامعه افغانی و ایدئولوژی نیومپریالیستی سرمایه جهانی بپردازیم!

به جای زندانی شدن در ایدئولوژیهای ارتجاعی ، ما باید به اشاعه و گسترش آگاهی انقلابی و نقاد بپردازیم. حالا شماری از بازمانده های سرخورده جنبش چپ ،

نوعی تقسیم وظایف را میان سازمانهای چپ مطرح میکنند. به این معنی که «نهضت آینده» به حیث یک سازمان انقلابی وظایف گذار به سوسیالیزم را به عهده داشته باشد و سازمانهای دیگر از قبیل «نهضت میهنی» و غیره ، تنها وظایف تحقق تحولات عام دموکراتیک و انکشافی را. طرح این تقسیم وظایف به حیث شکل جدیدی از ایدئولوژی ارتجاعی ، چنین وانمود میکند که چون زحمتکشان افغانستان آماده پذیرش اندیشه های انقلابی نیستند ، پس باید راه میانه یی بین «**ارتجاع**» و «**انقلاب**» دست و پا کرد. استدلال طراحان این بینش این است که حاکمیت سیاسی ارتجاع جهانی بی بنیاد است و بازمانده های ح.د.خ.ا. می توانند همراه با لایه های میانه رو ارتجاع در شکل جدید سازمانی پا به

عرصه سیاست بگذارند و مشمول «وضعیت سیاسی» گردند و از آنجا به حراز قدرت سیاسی توفیق حاصل کنند و بعد ، وظایفی را انجام دهند که ح.د.خ. در به سر رسانی آنها ناکام مانده بود! عجبا! مثل این است که ما اصلا ظرفیت درک تجارب شکستهای خود را نداریم! شکست ما به خاطر نادرست بودن اهداف و آرمانهای ما یا ضدیدت زحمتکشان افغانستان با این آرمانها نبود ، بل به خاطر **پراتیکی بود که در یک وضعیت نامساعد ملی و جهانی ، تصمیم گیرنده گان جنبش را به بیراهه گشادند**. به جای وداع گفتن با آن آرمانها باید آن پراتیک سیاسی را مورد ارزیابی نقادانه قرار داد و پراتیک جدیدی را در انطباق با استراتژی جنبش در پیش گرفت. مسأله به هیچوجه بر سر تقسیم وظایف نیست که بخشی تحقق اهداف استراتژیک جنبش را به عهده گیرند و برخی وظایف ریفورمیستی را. در اینجا با صراحت تکرار میکنم : عمده ترین وظیفه نیروهای بیدار و انقلابی افغانی **آگاه ساختن زحمتکشان و مظلومان از وضعیت تاریخی شان در یک نظام مبتنی بر استثمار و استبداد است**. ما کاری به کاخهای قدرت پوشالی ، آنهم زیر چتر امپریالیزم امریکا ، نداریم. باید در گام اول خلق را از سایه ایدئولوژیهای فرتوت قرون وسطایی بیرون کشید. تغییر شکل دستگاه حاکمیت ، نه تنها کار ما را بهتر نمیسازد ، بل برخی از نیروهای مترقی را به بیراهه میکشاند. این تقسیم وظایف نه ، بل عدم درک وظایف اساسی جنبش است. این برخورد ذهنی راه را برای حاکمیت پایبرجای سرمایه جهانی در افغانستان هموارتر میسازد.

از سوی دیگر ، ایجاد یک سازمان مجهز به جهانی بینی انقلابی به مفهوم آن نیست که ما فوراً گذار به جامعه بدون طبقات را در دستور روز قرار میدهم. برعکس ما توضیح میدهم که یک سازمان مستحکم ، یکپارچه و آگاه که میکانیسم های تداوم تاریخی خود را دارد و هدف استراتژیک خود را رفع هرگونه استثمار و استبداد بر انسان مطرح کرده است ، در شاهراه پیشرفت و اعتلای خود مسایل سیاست عملی و اهداف کوتاه مدت و تاکتیکی را **بهرتر و مؤثرتر** به سر خواهد رساند. تنها چنین سازمانی که از پابرجایی ، استحکام و

انجماد اندیشه یی برخوردار باشد ، قادر خواهد بود دیگر نیروهای مترقی را در اطراف خود متحد بسازد. ایجاد یک سازمان-سیال و فاقد استراتژی (از گونه «جبهه ملی پدر وطن») ، فاقد انجماد فکری و اصولی که از بازمانده های چپ گرفته تا برخی از جهادیان را در خود احتوا کند ، هیچگونه موثریت تاریخی برای زودن استثمار و ظلم نخواهد داشت. ولی اگر این سازمان اهداف دیگری به جز برهم زدن نظام استثماری داشته باشد ، در آن صورت وجود یا عدمش مربوط به نیروهای انقلابی نمیشود! طراحان چنین نهضتی راه خود را عملاً از راه نیروهای جانبدار طبقات محکوم جدا میکنند.

* * *

پس از این که دو مبحث **ایدئولوژی و آگاهی انقلابی** را به طور مؤثر مورد بررسی قرار دادیم ، اینک یک مسأله مشخص را برمی گزینیم و آن را از هردو دیدگاه مورد تحلیل قرار میدهم. یکی از مهمترین مسایلی که افغانستان را بیش از بقیه کشورهای «کمترین انکشاف یافته» (۱) با آن مواجه اند ، **مسأله انکشاف** است.

گفته میشود که برای برون رفتن کشورهای نامبرده از فقر ، راه دیگری به جز **انکشاف** وجود ندارد. ولی این انکشاف چیست که به حیث کلید حل مسایل نادرترین بخش بشریش کشیده شده است؟

معمولاً عمده ترین شاخصی که برای انکشاف یک کشور مطرح میگردد ، «میزان تولید ناخالص ملی» است.

برای افزایش تولید داخلی نزدیکترین راه «سرمایه گذاری» است. انباشت سرمایه داخلی در چنین کشورها به سطحی نیست که بتواند تکافوی راه اندازی چرخ تولید را بکند. پس یگانه راه همانا سرمایه گذاری خارجیست. سرمایه گذاری خارجی به دو شیوه ممکن است : یا از طریق وامهای خارجی (دولتها ، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) به دولتهای کشورهای نامبرده ، یا از طریق سرمایه گذاری مستقیم خارجی.

در هردو صورت متعلق «ریفورمهای» زیر در کشورهای وامگیرنده به **حیث شرایط اساسی** تحویل وام یا سرمایه گذاری مستقیم شرکتهای خارجی مطرح میگردد :

- ایجاد بازار آزاد ،
- عدم مداخله دولت در تعادل بازار و آزادی صادرات و واردات (تجارت خارجی آزاد) ،
- استقرار دموکراسی لیبرال به حیث ساختار سیاسی دولت.

با به سر رساندن این «ریفورمها» ، سرمایه گذاری خارجی (چی مستقیم ، چی از طریق دولت) باعث افزایش سریع تولید کالاهای صنعتی و پیداوار زراعتی شده ، کشور را از فقر به سوی انکشاف رهنمون میشود. این همان نسخه بیست که از سوی «بانک جهانی» و «سازمان جهانی تجارت» برای برون رفتن از فقر مطرح میگردد. در طرحهایی که در این اواخر از سوی برخی از بازمانده های ح.د.خ.ا. ارایه شده است ، نیز همین نسخه را می یابیم.

از دیدگاه ما نسخه فوق الذکر در شکلی که اریه شده است ، از پرداخته ها و فرآورده های ایدئولوژی نیولیبرالیستی بورژوازی جهانی و سازمانهای خدمتگزار آن (بانک جهانی ، سازمان جهانی تجارت ، صندوق بین المللی پول و غیره) است. اینک ما آن نسخه را از دیدگاه شناخت انقلابی مورد بررسی و نقد قرار میدهم تا «**هسته حقیقت**» را از «**پوشش دروغین ایدئولوژیک**» آن جدا سازیم :

نخست از همه ، خود مفهوم «**انکشاف**» را مورد بررسی قرار میدهم ، چون این مفهوم به **خودی خود** ، مسأله فقر را نمیتواند حل کند. در واژه انکشاف ، چیزی کسبود است : **انکشاف چی**؟ نکشاف چی ، در بستر کدام مناسبات اقتصادی-اجتماعی؟ انکشاف کدام پدیده انتزاعی محض نیست که برون از مادیت و روابط اجتماعی مطرح شود.

در الگویی (مدلی) که از سوی سرمایه جهانی ارایه شده ، منظور از انکشاف ، همانا انکشاف تولید در چوکات مناسبات سرمایه داراست. شرایط برای سرمایه گذاری در کشورهای انکشاف نیافته امروز بر بنیاد روند تکوین و انکشاف سرمایه داری در اروپای سده های ۱۸ و ۱۹ مطرح شده اند. استقرار دموکراسی لیبرال در کشورهای انکشاف نیافته صرف به خاطر آن مطرح شده است تا راه را برای احراز قدرت توسط بورژوازیهای

باشند. اقدام جدیدی که در این اواخر زیر نام «تجارت متعادل» در مراکز سرمایه داری از سوی جنبشهای پیشرو ضد سرمایه داری (مانند سازمان بین المللی «اتک» ATTAC و سازمانهای دهقانی) راه افتاده است، نوید بخشی است؛ در این اقدام، مردم تشویق میشوند تا فرآورده هایی را از کشورهای در حال انکشاف خریداری کنند که توسط واحدهای تولیدی متعلق به خود مؤلفین تولید شده اند، نه توسط شبکه های منطقه یی شرکتهای چند ملت. تنها همکاری فنی و مالی بر اساس مناسبات عادلانه اقتصادی ضامن انکشاف انسانی در جوامع فقیر است.

وظیفه نیروهای آگاه و نقلابی انتقال دادن این بینش است به افشار زحمتکش جامعه تا خود سرنوشت انکشاف عادلانه زنده گی خود را به دست گیرند، نه یاری رساندن به استقرار انکشاف غیرعادلانه سرمایه داری در چوکات جهانی شدن نیولیبرالی آن!

۳ - معنویت انقلابی

آگاهی انقلابی از طریق افراد مشخص، مجهز به جهانی بینی انقلابی، به زحمتکشان انتقال مییابد. این پدیده زمانی روی میدهد که **افراد آگاه** ذهنیت کلی انقلابی را با فردیت ویژه شخصی خود گره بزنند. تمام کسانی که از بهره کشی و استبداد آگاه میشوند، به انقلابیون مبدل میشوند! عنصر دیگری، در کنار آگاهی انقلابی، در شخصیت افراد انقلابی وجود میداشته باشد که آن را «معنویت انقلابی» نام گذاشته اند. یک انسان آگاه و نقاد زمانی انقلابی میشود که میخواهد در پراتیک دگرگون ساختن جامعه به سود انسان زحمتکش شرکت کند. چنین انسانی اراده فردی خود را با یک اراده دسته جمعی تاریخی-اجتماعی گره میزند. از فردیت خود به سوی گروه انقلابی گام میگذازد و خود به حیث یک عنصر ترکیبی «گروه انقلابی» کیفیت جدید اجتماعی کسب میکند. از سوی دیگر شاید یک مبارز انقلابی به تمام شناخت و تیوری انقلابی دست نیابد، ولی با داشتن «معنویت انقلابی» به حیث یک ویژه گی شخصیتی، میتواند در پراتیک انقلابی فعالانه شرکت

کند. در جامعه امروز افغانی «نی گفتن» به سطره سیاه ترین نیروهای سیاسی-نظامی-ایدیالوژیک و «نی گفتن» به هر گونه دستگاهی که زمینه استقرار حاکمیت امپریالیزم را در کشور فراهم میسازد، از مشخصات شخصیت انقلابیست.

در شرایط کنونی مبارزان پیگیر افغان فرصت یافته اند تا باری دیگر، آگاهی انقلابی را با معنویت انقلابی گره بزنند و در نتیجه یک اراده دسته جمعی نوین را در وجود یک سازمان بزرگ انقلابی به وجود آورند و راه را برای برون رفتن از وضع موجود باز کنند.

پنویسها:

۱- ملل متحد در سال ۱۹۷۱ «کشورهای کمترین انکشاف یافته» را به حیث فقیر ترین بخش جهان سوم چنین معرفی کرد: عاید سرانه ملی کمتر از ۹۰۰ دالر در سال و داشتن کمتر از ۷۵ میلیون باشند. در جریان ۲۵ سال اخیر تعداد این کشورها از ۲۵ به ۴۹ افزایش یافته است. یعنی وضع زنده گی فقیرترین کشورها نسبت به ربع سوم قرن گذشته بسیار بد تر شده است!!

ارقام ذیل وضع تکاندهنده این کشورها را نشان میدهند:

عاید سرانه در مجموع ۴۹ کشور (که دارای ۶۵۰ میلیون باشند اند) در سال ۱۹۹۷ بالغ بر ۲۳۵ دالر بود؛ طول عمر پایین تر از ۵۱ سال؛ میزان میرایی کودکان بیش از ۲۰ درصد؛ تنها ۰۴ درصد صادرات جهان به سوی این کشور ها صورت میگردد. سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این کشورها یک درصد تمام سرمایه گذاری مستقیم خارجی جهان است.

۲- مراجعه شود به: «جهانی شدن سرمایه»، نوشته Claude Manzagol، انتشارات Armand Colin پاریس، اپریل ۲۰۰۳، ص ۱۸۱.

الف - باعث ایجاد یا تقویت بورژوازی این کشورها ششده مواضع اقتصادی و سیاسی آن را برای تداوم نظام سرمایه داری استحکام میبخشد:

ب - نادارترین بخش زحمتکشان را از عرصه تولید برون رانده به لشکر بینوایان و حاشیه نشینان جامعه مبدل میسازد،

ج - بخشهایی از کارگران مراکز سرمایه داری را که در عرصه های تولید ساده صنعتی (که سطح بلند مهارت فنی و علمی را ایجاب نمی کنند) مشغول اند، به اردوی بیکاران سوق میدهد.

پس افزایش «عواید سرانه ملی»، افزایش ناخالص ملی، افزایش صادرات و دیگر شاخصهای سرمایه داری پدیده هایی اند که افزایش فقر کتله های عظیم انسانی را کتمان میکنند. انکشاف از بالا و از پیرون یعنی افزایش فقر و بدبختی توده های خلق!! آگاهی انقلابی وظیفه دارد تا نیروهای مترقی و پیشرو را از دامهای ایدیالوژیک نیو امپریالیزم مطلع سازد.

تا اینجا به نقد بینش بورژوایی از انکشاف پرداختیم: همان جنبه یی که آن را جنبه سلبی یا انتقادی نام گذاشتیم؛ اینکه به جنبه دومی این آگاهی، یعنی جنبه **ایجابی** آن میپردازیم و انکشاف را از دیدگاه نیروهای انقلابی و متعلق به دنیای کار مورد بررسی قرار میدهیم.

نخست برگردیم به تعریف انکشاف. برعکس انکشاف از بالا و از پیرون، باید انکشاف را از پایین هرم اجتماعی و از درون کشور مطرح کرد. از این دیدگاه انکشاف، افزون بر شاخصهای «عاید سرانه» و «تولید ناخالص ملی» باید شاخصهای مشخص زنده گی آدمها یعنی شاخصهای «سطح کیفی زنده گی» لایه های گسترده مردم را نیز احتوا کند. ملل متحد در همین راستا یک شاخص ترکیبی را به نام «شاخص انکشاف بشری» مطرح کرده است که سه عنصر ترکیبی دارد:

- عاید سرانه،

- طول عمر،

- میزان باسودان.

تنها با در نظر گرفتن این سه شاخص، کشورهای ناروی، استرالیا و کانادا مقام اول را از نگاه «انکشاف

انسانی» احراز میکنند، در حالی که از نگاه عاید سرانه مقامهای سوم، دوازدهم و شانزدهم را دارند. تفاوت میان کشورهای در حال انکشاف بسیار باز تر از این است. ویتنام و پاکستان عین عاید سرانه را دارند، در حالی که شاخص «انکشاف انسانی» در ویتنام ۶۸ درصد و در پاکستان ۴۹ درصد است (۲).

از دیدگاه ما باید شاخصهای دیگری را به شاخص ترکیبی ملل متحد افزود تا بتوان واقعاً از یک شاخص جدی «انکشاف انسانی» حرف زد. به طور مثال باید میزان اشتغال زنان و ترکیب ملتی-قومی کارمندان را (برای سنجش تبعیض جنسی و تبعیض ملی) در عرصه های تولیدی، فرهنگی و خدمات در نظر گرفت و غیره.

همزمان با وضع کردن یک شاخص واقعیتنمای انکشاف انسانی، باید مناسبات اجتماعی-اقتصادی حاکم و نظام سیاسی را نیز مورد بررسی قرار داد. انکشاف زمانی مؤثر خواهد بود که خود مؤلفین به سرنوشت کار و تولید خود حاکم باشند و به طور مستقیم زنده گی سیاسی و اجتماعی کشور را به عهده داشته باشند. انکشاف از پایین زمانی امکان خواهد داشت که از یکسو واحدهای تولیدی بر اساس مالکیت

دسته جمعی خود مؤلفان به وجود آید و از سوی دیگر نوع جدیدی از همکاری بین المللی بین لایه های مؤلف جوامع فقیر و بخشهای آگاه مردمان کشورهای انکشاف یافته برقرار گردد. اشکال مشخص این نوع همکاری بسته به وضع مشخص هر کشور تبارز خواهند یافت، ولی در کل میتوان گفت که **تجارت یا مبادله عادلانه** بین واحد های تولیدی نامبرده و کشورهای انکشاف یافته زمینه عینی همکاری نوین را فراهم میسازد. واحد های تولیدی در بدل فرآورده های خویش، آن تکنولوژیها و ابزار تولید را از کشورهای انکشاف یافته وارد میکنند که پاسخگوی نیازهای مشخص شان

ملی فراهم سازد که در روند انکشاف سرمایه داری از بالا (یعنی توسط تزریق سرمایه خارجی در اقتصاد داخلی) شکل میگیرند. سرمایه گذاری از طریق دولت (به کمک سرمایه های خارجی به صورت قرض) باعث ایجاد قشری میشود که به آن «بورژوازی اداری» یا «بورژوازی بیروکراتیک» میگویند (بورژوازی بیروکراتیک شوروی با چی ساده گی به طبقه جدید سرمایه داران روسیه تبدیل شد). آنانی که در بازمانده های جنبش چپ فغانی بازار آزاد، سرمایه گذاری خارجی و انکشاف نیولیبرالی وغیره را مطرح میکنند، **لایه د** **تعلق یافتن به چنین طبقه یی (بورژوازی بیروکراتیک) را هدف خود قرار داده اند!**

پیامد سرمایه گذاری سرمایه جهانی در کشورهای نادار همانا انکشاف مناسبات تولیدی سرمایه داری در این کشورهاست. پس مفهوم انکشاف یک مفهوم ایدیالوژیک است که انکشاف سرمایه داری را در خود پنهان میدارد. این بود درباره مفهوم انکشاف. حال نقد مان را با تحلیل کردن **روند انکشاف نامبرده** و پیامدهای آن برای توده های مردم دنبال میکنیم:

سرمایه گذاری در کشورهای فقیر میتواند چند هدف را دنبال کند:

۱- یا به منظور استفاده از ارزان بودن دستمزد در بازار کار این کشورها، واحد های تولیدی را از بخش های مرکزی (متروپول) سرمایه جهانی به این کشورها انتقال میدهد. سرمایه به جای پرداختن مثلاً ۱۵۰۰ دالر معاش ماهانه به یک کارگر اروپایی، صرف ۵۰ تا ۱۰۰ دالر به یک کارگر جهان فقیر میپردازد و تمامی یا بخش عظیم تولیدات واحدهای نامبرده را دوباره به متروپول یا دیگر مناطق جهان انتقال میدهد. سرمایه با این عملکرد خود، کارگران مراکز سرمایه داری را توسط نیروی کار پروتاریای نواخته و زنده پوش جهان فقیر از کار برون کرده، به حاشیه جامعه سوق میدهد و همزمان ارزش اضافی هنگفتی را به جیب می اندازد. کسانی که از این نوع سرمایه گذاری حمایت میکنند، درواقع به طبقه کارگر مراکز سرمایه داری ضربه میزنند.

۲- سرمایه گذاری برای به دست آوردن مواد خام اولیه و انتقال آنها به مراکز تولیدی جهان؛ اگر این

بخش سرمایه گذاری از یکسو بخشی از نیروی کار داخلی را در جهت استخراج معادن یا زرع مواد خام به کار می اندازد، از سوی دیگر ثروتهای بالقوه کشورهای نادار را با کمترین قیمت به تاراج میبرد (وضعیت روسیه امروز نمونه بارز این نوع سرمایه گذاریست).

۳- هدف دیگر میتواند تولید کالاهای مصرفی برای بازار داخلی این کشورها باشد. در این صورت به هر پیمانه یی که ساخته تولید کالاهای مصرفی افزایش می یابد، بخشهای گسترده یی از مولدین کسبه کار که از طریق تولید صنایع دستی معیشت زنده گی بخور و نمیر خود را فراهم میساختند، از عرصه تولید برون رانده میشوند و به حیث حاشیه نشینان جدید جامعه، به صفوف بینوایان می پیوندند. در عرصه زراعت عین پدیده رخ میدهد: صنعتی شدن زراعت توسط مالکین سرمایه دار بخشهای عظیم دهاقین و مزدوران زراعتی را از عرصه تولید برون رانده به ارتش بیکاران مبدل میسازد که به سوی شهرها سرازیر خواهند شد.

تنها آن بخشی از جامعه از کالاهای مصرفی جدید بهره خواهد گرفت که با قبلاً قدرت خرید آنها را داشتند، یا تازه از طریق حصول بخشی از ارزش اضافی تولید شده در صنایع داخلی، توان خریدن آنها را پیدا میکنند (بورژوازی نوپا، بورژوازی اداری و افشار متوسط). در افغانستان، امروز کم نیستند کسانی که در طول جنگ ۲۵ ساله، ثروتهای هنگفتی در بدل «خدمات خاص» شن به قدرتهای منطقه یی و جهانی به دست آورده اند. پیمانه پولهایی که همین اکنون در بازار داراییهای غیر منقول کابل رد و بدل میشوند، نمایانگر سطح بالای قدرت خرید ثروتمندان جدید افغانستان است! بدین گونه سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای انکشاف نیافته پیامد های زیر را با خود دارد:

«ظلم را طاقت فرسا سازیم، یعنی مظلومان را از سرشت آن با خبر سازیم!» - مارکس

پس از اشغال عراق

ایران در محاصره آمریکا

- گروه دومی متشکل از نیروهایی که پایگاه شان در ایران قرار داشت. قوی ترین گروه عبارت است از «شورای عالی انقلاب اسلامی در عراق» تحت رهبری آیت الله باقر الحکیم. جریانهای دیگر با علمای شیعه تحت رهبری آیت الله علی سیستانی پیوند دارند. تمامی این گروه‌بندیها خارج شدن قوای اشغالگر آمریکا، ایجاد رهبری ملی عراق و حق سهمگیری شیعه ها را در قدرت مرکزی (متناسب با فیضی نفوس شیعه ها در نفوس مجموعی عراق) مطالبه میکنند.

به وضاحت دیده میشود که اوضاع سیاسی در عراق برخلاف رویاهای و تصورات حکومت بوش انکشاف می یابند. پیش از آغاز جنگ، در واشنگتن چنین تلقی میشد که شیعه ها عساکر آمریکایی را با شور و هیجان استقبال خواهند کرد و آمریکا میتواند روی پشتیبانی آنها حساب کند. اما سازمانهای شیعه پس از سقوط بغداد نه تنها از آمریکاییها استقبال نکردند، بلکه دست به اقدامات زورگویانه علیه یکدیگر زدند. طور مثال؛ آیت الله عبدالمجید الخوئی که از مهاجرت بریتانیا به عراق برگشته بود، به قتل رسید و در بغداد حملاتی بر تولید کننده گان و فروشنده گان مشروبات الکھولی صورت گرفت. وقوع این حوادث برای آمریکا کافی بود که هرگونه دخالت ایران را در عراق منع نموده و از بالاترین مقام ابلاغ کند که مخالف ایجاد «جمهوری اسلامی» در عراق است و در صورت لزوم با استفاده از زور از آن ممانعت خواهد کرد.

تعبج آور نیست که رهبری تهران هرگونه مداخله در عراق را انکار کرد. واقعیت اینست که ایجاد جمهوری اسلامی در عراق که در آن شیعه ها تسلط داشته باشند، برای رهبری مذهبی تهران بیشتر یک تهدید خواهد بود تا

یک دستاورد! چند دلیل دیگر نیز وجود دارد: یکی اینکه پروژه «جمهوری اسلامی عراق» مورد پشتیبانی عام و تام شیعه ها قرار نخواهد گرفت؛ بسیاری از شیعه های عراق طرفدار ایجاد یک حکومت مشترک هستند که در آن پیروان تمام مذاهب دارای حقوق مساوی باشند.

دوم اینکه عربهای سنی و کردها سرسختانه با یک قانون اساسی اسلامی مخالفت خواهند کرد.

سوم اینکه تجزیه عراق بر مبنای فرقه های مذهبی برای آمریکا دلیل مناسبی به دست خواهد داد تا اشغال عراق را برای یک مدت نامعین تمهید کند.

بنابراین، ایران طرفدار یک راه حل دیگر است: ایجاد یک رهبری مورد پذیرش خلق که تنها متکی به شیعه ها نبوده، بلکه متکی به حلقه های «پان عربی» سنی ها نیز باشد؛ حلقه هایی که احزاب ناسیونالیست و «حزب بعث» از میان آنها هواداران خود را جلب میکردند. چنین یک رهبری به اندازه لازم قوی خواهد بود که به کردها امتیازات کافی بدهد. تنها به این شکل است که میتوان یک «جبهه متحد» را برضد ادامه اشغال آمریکا ایجاد کرد. اینکه گروهبندهای محلی شیعه در این کار سهم می گیرند یا خیر، هنوز معلوم نیست. حالا آنها شامل پروژه «رقابت برای احراز قدرت» شده اند، رقابتی که در آن اسلامیستهای رادیکال نیز میتوانند قدرت خود را به نمایش بگذارند.

فشار فزاینده بر ایران

رهبری ایران باید در برابر فشار فزاینده آمریکا مقاومت کند، زیرا آمریکا نیرومندی گروههای شیعه را که گویا میخواهند طبق نمونه ایران یک جمهوری اسلامی را در عراق ایجاد کنند، به مثابه دلیلی برای موجود بودن ارتباطات میان تهران و شبکه «القاعده» قلمداد میکند؛ گرچه هیچگونه مدرک جدی برای اثبات این ادعای واشنگتن وجود ندارد.

اما اتهام دیگر واشنگتن مبنی بر اینکه حکومت ایران میخواهد سلاح اتمی به دست آورد، وزن بیشتری

همین «اصلاح طلبان» ایران بودند که آنگاه این مشی را مطرح کردند. «اصلاح طلبان» ایران میخواستند بدینوسیله به واشنگتن پیام دهند که موقف بسیار دشوار آمریکا را درک میکنند. ناگفته نماند که این مشی «اصلاح طلبان» با سیاست خارجی معمول ایران دمساز بود، زیرا تهران همیشه رژیم طالبان را به مثابه ابزار و آله دست پاکستان تلقی میکرد. «اصلاح طلبان» ایران امیدوار بودند که با اتکا به منافع مشترک، میتوانند گام به گام به آمریکا نزدیک شوند. اما محاسبه آنها دقیق نبود، زیرا حکومت آمریکا از این موضوعگیری ایران قدردانی نکرد.

در آن زمان در واشنگتن چه اتفاق افتاد؟ در مهمترین وزارتخانه های آمریکا همیشه طرفداران مناسبات نزدیک اقتصادی با تهران موجود بودند. اما پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باری دیگر گروه مخالفین ایران موقف برتر را کسب کردند. آنها از دیر مدت بدینسو متیقن بودند که «اصلاح طلبان» ایران ناکام میشوند و به همین دلیل طرفدار سازشهای موقتی با «محافظه کاران»، یعنی با قدرتمندان واقعی ایران بودند.

جنگ عراق فرصت نوینی را برای رهبری ایران به وجود آورد تا با آمریکا معامله کند. در هفته های پیش از عملیات نظامی، نماینده گان ایران و آمریکا در ژنیو به طور مستقیم با همدیگر مذاکره کردند و به این نتیجه رسیدند که ایران مخالفتی با سقوط رژیم صدام حسین ندارد، اما مخالف اشغال دوامدار خاک عراق توسط عساکر آمریکا میباشد.

پس آن تر تحت نفوذ مشترک واشنگتن و تهران یک موافقتنامه «مخفی» میان سازمانهای مختلف شیعه عراق صورت گرفت؛ برخی از این سازمانها از طرف

ایران و برخی دیگر از جانب آمریکا پشتیبانی میشدند. در این موافقتنامه در مورد باز کردن یک دهلیز میان خاک ایران و بخش اشغال شده عراق توسط عساکر آمریکا توافق شده بود. جمهوری اسلامی ایران در بیانیه های رسمی نگرانی عمیق خود را در رابطه به تهاجم نظامی بر عراق ابلاغ میکرد و همزمان اردوی ایران با جدیت تمام علیه یک گروه وهابی اقدام میکرد که در شمال عراق فعالیتهای سیاسی و مذهبی را آغاز کرده بود. استخبارات آمریکا این گروه وهابی را متهم به داشتن روابط با «القاعده» میساخت. وهابی ها که از حمله ملیشای کرد به ایران قرار میکردند، از جانب ایران مورد حمله شدید قرار گرفته سرکوب شدند.

اما کردار پسنیدۀ ایران سراپا به هدر رفت. به جای قدردانی، وزیر دفاع آمریکا، دونالد رامسفیلد با لحنی شدید به سوریه و ایران اعطای داد که پس از سقوط بغداد از مقاومت نظامی عساکر عراق پشتیبانی نکنند، ورنه عواقب وخیم متوجه این دو کشور خواهد شد. گاندولفیزا رایس که از نام شورای امنیت ملی آمریکا سخن می گفت، اظهار داشت که قبل از همه گویا سوریه مطمئن نظر پنتاگون بوده است. مگر رهبری ایران خود را مخاطب احساس میکرد و به این نتیجه رسید که حوادث عراق میتواند سرنوشت جمهوری اسلامی ایران را نیز تعیین کنند؛ در اینجا همه چیز وابسته به آن است که منازعات و اتحادها میان جامعه های مذهبی و نیروهای سیاسی مقاومت عراق علیه قدرت اشغالگر چگونه انکشاف می یابند و آمریکا چه استراتژی را دنبال می کند! پس باید خود را برای هرگونه عواقب آماده ساخت!

* * *

چند روز پس از تهاجم آمریکا بر عراق، گروهبندهای جدید سیاسی در میان شیعه های عراق به وجود آمدند. اکنون دو گروه در برابر همدیگر قرار دارند:

- گروه اولی به دور «اپوزیسیون جلالی وطن» در انگلستان و آمریکا که نماینده برجسته آن احمد جلالی، رئیس کنفرانس ملی عراق است،

پس از اشغال عراق، حکومت ایالات متحده آمریکا باری دیگر توجه خود را به ایران معطوف ساخته است. درباره تهدیدی که از جانب آمریکا متوجه ایران است، هیچکس شک و تردیدی ندارد. گرچه هردو کشور گاه گاهی منافع مشترک پیدا میکنند، طور مثال در مورد افغانستان یا در آغاز جنگ عراق؛ اما ظرفیت نزاع میان آمریکا و ایران به مراتب بزرگتر است. اگر ایران مجهز به سلاح اتمی شود، خار چشمی برای حکومت بوش خواهد بود. اما در آن صورت نیز آمریکا نمیتواند اقدام نظامی علیه ایران را به طور جدی در نظر داشته باشد، زیرا برایش میسر نخواهد شد که به سرعت «ایتلاف داوطلبان» را برای حمله بر ایران ایجاد کند. این نیز نامعلوم است که نا آرامیهای محصلان چه اثراتی بر انکشاف بعدی سیاسی ایران به جا می گذارند.

ترجمه فشرده از آلمانی: محمد سالم سپارتنک

نماینده گان تمام جریانهای سیاسی در تهران به این نظر رسیده اند که حالا ایران از همه جهات محاصره شده است. ایالات متحده آمریکا قبلاً حضور نظامی خود را در قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان برقرار کرده بود. عملیات اخیر نظامی آمریکا در خلیج فارس (اشغال عراق) آخرین حلقه زنجیر محاصره به دورادور ایران به شمار می آید. ایرانیان به این نظر هستند که محاصره کشور شان یکی از مهمترین انگیزه های حمله آمریکا بر عراق بود. از زمانی که جورج بوش جمهوری اسلامی ایران را یکجا با عراق و کوریه شمالی به نام «محور شر» یاد کرده است، ایران شامل فهرست کشورهایی شده که آمریکا بر آنها حمله ور خواهد شد. همه جریانهای سیاسی ایران میخواهند در برابر نقشه های واشنگتن از خود دفاع کنند، اما چطور؟

آرایش نیروهای سیاسی ایران

واکنش هر یک از گروهبندهای سیاسی ایران تا حدود زیادی وابسته به رویارویی ها و جدالها در داخل رژیم است. البته این امکان وجود دارد که تظاهرات محصلان جبهه گیریهای موجوده را به کلی برهم بزنند. تاکنون سه اردوگاه متخاصم در برابر همدیگر قرار داشتند:

۱- «محافظه کاران» به دورادور رهبر انقلاب آیت الله علی خامنه یی،

۲- «اصلاح طلبان» به دور رئیس جمهور محمد خاتمی،

۳- هواداران محافظه کار رئیس جمهور اسبق ایران علی رفسنجانی که به حیث رئیس «شورای حفاظت از نظم اسلامی» در این اواخر باری دیگر موقف پرنفوذی را کسب کرده است.

هیچکس در این مورد تردیدی ندارد که ایران به زودی (در ماههای آینده یا شاید پس از انتخاب مجدد جورج بوش) مجبور خواهد شد در برابر تهدید آمریکا از خود دفاع کند. در کشوری که ضدت با آمریکا در تار و پود تمام سازمانهای سیاسی و اجتماعی رخنه کرده است، مردم بیشتر انتظار رویارویی را دارند تا انتظار مذاکرات و راههای حل صلح آمیز را. سوال اساسی اینست که آیا میشود از منازعه اجتناب کرد؟ یا به بیان دیگر، آیا یک راه حل صلح آمیز ممکن است؟

چنین به نظر میرسد که طرفداران سازش و مذاکرات، شانس خود را از دست داده باشند. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هنگامی که جورج بوش حمله نظامی بر «القاعده» و رژیم طالبان را اعلام داشت، در برابر حکومت ایران دریچه آمیدی برای مذاکرات با آمریکا باز شد. آنگاه حکومت ایران تصمیم گرفت از حمله آمریکا بر رژیم طالبان و سازمان «القاعده» پشتیبانی کند؛ همان بود که در افغانستان با استفاده از نفوذ خود بالای مردم شیعه مذهب هزاره و مناسبات پیچیده اما مستقیم خود با تاجکها و ازبکها به نفع آمریکا وارد عمل شد.

احتمال تهاجم امریکا بر ایران

شانس یک رویارویی میان ایالات متحده امریکا و ایران چقدر است؟ یک جنگ، مانند جنگی که در عراق صورت گرفت، بسیار ناممکن به نظر می‌رسد - آخر ایران از دیدگاه نفوس، منابع و موقعیت جیواستراتژیک خود با عراق بسیار تفاوت دارد؛ برای اشغال کشوری مانند ایران، به قطعات بیشتر و بزرگتر عساکر نیاز است. قوای نظامی ایران که متشکل از یک اردوی متعارف (مجهز به سلاحهای غیر اتمی) و ملیشاهای پاسداران انقلاب است، به یقین نخواهد توانست در برابر حملات امریکا دیر مقاومت کند. اما اشغالگران باید مد نظر داشته باشند که در همه جا (به استثنای مناطق کردنشین در شمال غرب و بلوچستان در جنوب شرق ایران) به مقاومت دواصد ایرانیان مواجه خواهند شد.

اگر امریکا تصمیم نداشته باشد که ایران را مانند عراق اشغال کند و بخواهد تنها بر تاسیسات صنعتی و دستگاههای برق اتمی ایران (که گویا میتوانست سلاح اتمی تولید کنند) از هوا حمله ور شود؛ در این صورت ایران نه تنها تهدید خود را تحقق خواهد بخشید و از سازمان بین المللی انرژی اتمی (IAEA) خارج خواهد شد، بلکه رهبری تهران خواهد توانست به طریقهای گوناگون پروژه های سیاسی و نظامی امریکا را در افغانستان و به صورت غیر مستقیم در پاکستان نیز مختل سازد.

با نظرداشت همین دشواریها است که برخی از مشاورین سیاست خارجی قصر سفید بیشتر روی نقشه های سقوط دادن رژیم توسط نیروهای داخل کشور کار میکنند. آنها میتوانند روی این حساب کنند که بخش عظیم نفوس کشور از رژیم ملامها متنفر شده اند و «اصلاح طلبان» نیز روز به روز بدنام شده میروند. در انتخابات اخیر ارگانهای محلی کاندیدهای «اردوگاه محافظه کار» نتایج خوبی به دست آوردند، نتایجی که در چند سال اخیر بی سابقه میباشد. دلیل آن این است که اکثریت مردم در انتخابات شرکت نمی کنند. طور مثال در تهران صرف ۱۰ درصد افراد واجد شرایط انتخابات در انتخابات شرکت کردند. در همه شهرهای دیگر نیز سهمگیری مردم در انتخابات ناچیز بود. چنین به نظر می‌رسد که حالا دگر هیچکس باور ندارد که

به ادامه ص ۵
دارد. برنامه اتمی ایران در دوران رضا شاه آغاز شده بود. پس از به میان آمدن جمهوری اسلامی، ایران از سهمگیری در برنامه فرانسوی غنی سازی یورانیوم به نام «یورودیف» ابا. ورزیده برنامه اتمی خود را دوباره روی دست گرفت. چنین به نظر می‌رسد که برنامه اتمی ایران در جهت تولید سلاح اتمی مستگیری داشته باشد، زیرا ایران خود را در محاصره قدرتهای اتمی (بالفعل و بالقوه) می دید و هنوز هم می بیند: از اتحاد شوروی سابق گرفته تا پاکستان و از عراق گرفته تا اسرائیل؛ مزید بر آن، قوای هوایی و بحری امریکا نیز در خلیج فارس مستقر شده اند. اما تلاشهای ایران برای تولید سلاح اتمی که در شرایط مخفی کاری جدی و دور از تاسیسات ملکی اتمی صورت می‌گرفتند، به گمان اغلب نتوانستند نتایج مطلوب را به بار آورند و ایران تا هنوز سلاح اتمی تولید نکرده است. از زمانیکه «اصلاح طلبان» حکومت را به دست گرفتند، توجه بیشتر به استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی معطوف شده است. اما امریکا مظنون است: بنا به اظهارات کارشناسان امریکایی برخی از دستگاه های برق اتمی ایران در مدت کمتر از یک سال در وضعی خواهند بود که بتوانند یورانیوم غنی شده را برای تولید سلاح اتمی تولید کنند. اما این اظهارات و پیشگویی ها در مورد دستگاه برق اتمی که به کمک روسها در بوشهر اعمار شده است، صلق نمی کند. نوعیت این دستگاه طوری است که اگر از آن یورانیوم غنی شده برای تولید بپ اتمی استخراج شود، موضوع نمیتواند پنهان بماند و حتما افشا میشود.

امریکا از ایران میخواهد که پروتوکول مضاعف به «قرار داد عدم انتشار سلاح اتمی» را امضاء نموده و آماده گی خود را ابراز کند مبنی بر اینکه تفتیش اعلام نشده در قلمرو ایران صورت گیرد. امریکا در این مطالبه خود میتواند روی پشتیبانی کشورهای جامعه اروپا و سازمان بین المللی انرژی اتمی (IAEA) حساب کند، اما حکومت ایرانی میتواند به این نکته اشاره کند که از جمله تمام کشورهای جهان، چرا تنها از ایران خواسته میشود که پروتوکول مضاعف را امضاء کند، درحالی که در بلل آن، هیچ تضمینی و یا هیچ امتیازی به ایران داده نمیشود.

دامنه هرج و مرج گسترش می یابد

از افغانستان تا عراق

نوشته: آیین گرش

برگرفته از شماره سپتمبر ماهنامه «لوموند دیپلوماتیک»

فصل مسأله فلسطین زمینه های بیشتر جذب را برای القاعده فراهم ساخته است.

اولیویه روا Olivier Roy در مقاله بی که زیر عنوان «اشتباه امریکا» به نشر سپرده است، «ایدیالوژیک سازی» مبارزه علیه تروریسم را توسط حکومت بوش، انتقاد کرده مینگارد: «حکومت بوش هدف درست را تعقیب نکرده، وسایل عظیمی را به مقاصد بی کار می اندازد که هیچگونه ربطی با تروریسم ندارند (...). اهداف نظامی رهبری امریکا (یعنی کشورهای «ولگرد» Rogue States که در رأس آنها عراق قرار داشت) پیش از ۱۱ سپتمبر تعیین شده بودند. این که جنگ به حیث وسیله مبارزه علیه تروریسم مطرح گردید، از همین تعیین اهداف نظامی در وجود کشور ها برمی خیزد. به همه گان آشکار است که توقیف برخی مسؤولین القاعده از طریق وسایل معمولی پلیسی صورت گرفت. آنانی که مورد ضربات جنگی قرار گرفتند، یا کشته شدند که البته دیگر قادر به افشا کردن سازمانهای شان نیستند) یا به حیات خود ادامه میدهند (چون بن لادن و ملا عمر)».

افغانستان نخستین هدف تهاجم جهانی امریکا علیه تروریسم بود. اطلاعاتی که از طریق آژانسهای خبری می‌رسند، گواهی میدهند که ۴ سال بعد از سرنگونی نظام طالبان، هرج و مرج بر کشور مستولی شده است. تنها در یک هفته (از ۱۳ تا ۲۰ اگست سال روان) صدها انسان به قتل رسیدند: در ولایت هلمند یک بمب در داخل یک سربیس (اوتوبوس) منفجر شد؛ در ولایت ارزگان جنگ شدیدی بین دو قوماندان جانیدار حکومت در گرفت؛ در ولایات پکتیکا و خوست جنگهای

تاریخ ۸ اپریل ۲۰۰۳ گفت: «برعکس، جنگ عراق باعث کاهش تروریسم خواهد شد (...). انتظار من این است که پس از پیروزی متحدین بر عراق، ششم مسلمانان فروکش خواهد کرد». این همکار نزدیک رهبری امروز امریکا که در سال ۱۹۹۰ از «مهاجرت عظیم تیره بوستان با عادات عجیب غذایی و نورمهای بیگانه نظامت» در هراس بود، در سال ۱۹۸۷ از حمایت نظامی امریکا از صدام حسین در برابر ایران جدا پشتیبانی میکرد.

این ایدیالوژهای راستگرای امریکا در رویاهای شان به سر می‌برند و واقعیت بر آنان هیچگونه اثری ندارد. آنان آماده اند برای توجیه رویاهای هوس انگیز خود به جعل و دروغگیری بپردازند. دوسال بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ تمامی مفسران واقعیت بین جهان به این نتیجه رسیده اند که پیروزیهای نظامی امریکا در افغانستان و عراق به ثبست های افشاح آمیز سیاسی مواجهه شده اند. حکومت بوش شاید در عملیات نظامی اش در افغانستان و عراق پیروز شده باشد، ولی به هیچوجه جنگ علیه تروریسم را نبرده است!

سازمان القاعده با وجود ضرباتی که بر آن وارد شده است، به فعالیتهای مرگ آور خود ادامه میدهد: انفجارها به تاریخ ۱۲ می در ریاض (۳۵ کشته)، ۱۶ می در کازابلانکا (بیش از ۴۰ کشته)، ۵ اگست در جاکارتا (دهها کشته)؛ در ماه اگست دو انفجار بزرگ در بغداد رخ داد، یکی در سفارت اردن و دیگری در دفتر مرکزی ملل متحد. همه این حوادث نشان میدهد که برعکس دیدگاه آقای دانیل پایپس، حملات نظامی امریکا در افغانستان و عراق و ناتوانی امریکا در حل و

دونالد زمسفیلد، وزیر دفاع امریکا به تاریخ ۹ جولای سال روان در برابر یک کمیسیون سنای امریکا اظهار کرد: «با اطمینان میتوان گفت که پس از عملیات امریکا در عراق، وضع جهان بسیار بهتر شده است». نیروهای محافظه کار امریکا پیوسته تبلیغ میکنند که امریکا در مبارزه اش علیه تروریسم از یک پیروزی به پیروزی دیگر می‌برد؛ نظام طالبان از هم فروپاشید و افغانستان در راه باز سازی گام گذاشته است، نظام صدام حسین دیگر به یک خاطره کابوس گونه تعلق دارد و عراق، با وجود برخی دشواریهای معین، به سوی دموکراسی روان است. عملیات تهاجمی علیه «القاعده» نیز با پیروزی دنبال میشوند.

چرا چنین نباشد؟ مگر عربها و مسلمانان زبان دیگری را به جز زبان زور می‌فهمند؟

آقای تام دیلی Tom Delay، رهبر گروه اکثریت جمهوریخواهان در مجلس نماینده گان امریکا اظهار داشت: «پیش از ۱۱ سپتمبر در کشورهای عربی چنین می انگاشتنند که امریکا گویا یک ببر کاغذیست. در آن هنگام رئیس جمهوری داشتیم (کلینتون) که یگانه عکس العملش در برابر تروریسم بمباری صحراها بود. عربها به اقدامات او ریشخند میزدند. حالا متوجه شده اند که مسأله جدی است و یک قدرت وجود دارد. آنان به قدرت احترام می‌گذارند».

دانیل پایپس Daniel Pipes که خود را خود متخصص «روح اسلامی» اعلام کرده است و در واقع مدافع سرسخت سیاست آریل شارون است، در برابر انتقادهای کسانی که اقدام نظامی امریکا را در عراق عامل دیگری برای تشدید تروریسم تلقی کرده اند، به

صدای عجیبی در رسانه های گروهی جهان انعکاس می یابند ، ولی هیچکس از قربانیان عراقی ، به ویژه کودکانی که در تماس با بمبهای منفجر نشده جان شان را از دست داده اند ، یاد نمیکند. بیش از پنج هزار عراقی که هیچگونه رابطه یی با دستگاه **صدام حسین** نداشتند ، بدون محاکمه در پشت میله های زندان قرار دارند. سازمان «عفو بین المللی» در گزارش ماه جولای ۲۰۰۳ از «بد رفتاری» و «شکنجه» در زندانهای کنونی عراق پرده برداشته است. چندین زندانی توسط مرمی به قتل رسیده اند.

هرچند که عواید کنونی از فروش نفت عراق به آن پسمانه نیست که حتی بخشی از مصارف اشغال کشور را تکافو کند ، با آتم اکثریت مردم عراق به این باور اند که هدف اساسی آمریکا کنترل استراتژیک عراق و نفت است. کنگره آمریکا برای سال مالی ۲۰۰۳ ، مبلغ ۶۲،۳۷ میلیارد دلار اضافی را برای مصارف عملیات در عراق تخصیص داد. اشغال این کشور ماهانه ۳،۹ میلیارد دلار مصرف دارد. برخلاف جنگ خلیج که در پایان آن ۶۰ میلیارد دلار مصارف جنگ را کشورهای متحده پرداختند ، اینبار هیچ کشوری حاضر نیست که در خرج آمریکا سهیم شود ؛ کسر بودجه آمریکا به طور سرسام آوری از زیاده می یابد.

پاول ولفوویچ Paul Wolfowitz ، معین وزارت دفاع آمریکا در آستانه حمله بر عراق گفته بود : «نمی شود تصور کرد که برای برقراری امنیت در عراق پس از **صدام** به نیروهای بیشتری نسبت به پیشبرد خود جنگ نیاز باشد». امروز می بینیم که آقای معین ، همانند دیگر دوستان محافظه کارش ، از تخیل بسیار ناچیز برخوردار بود! اکنون ۱۴۸ هزار سرباز آمریکایی در عراق مستقر اند ، ولی توان برقراری امنیت را ندارند! از مجموع ۳۳ فرقه جنگی اردوی آمریکا ، ۱۶ فرقه در عراق مصرف اند و بقیه ، به جز ۳ فرقه ، به وظایف دیگری در افغانستان ، کوریا جنوبی یا ریزرف استراتژیک مصرف اند. سوق جز و تانهای جنگی آمریکا در وضعیت کنونی تعرض فرقه های نامبرده را ناممکن ساخته است. سربازان آمریکا حد اقل یک سال دیگر را در عراق خواهند ماند. خانواده های سربازان که

با نگرانی در انتظار برگشت فرزندان شان اند ، کارزار بزرگی را زیر شعار «حالا به خانه برگردانید شان» (Bring them home now) به راه انداخته اند.

تا امید از وضع کنونی ، ایالات متحده در تلاش یافتن نیروهای امدادی کشورهای دیگر است. در تبلیغات آمریکا پیوسته از پشتیبانی کشورهای دیگر یاد میشود ، ولی در حقیقت امر تنها یک هزار نظامی از کشورهای پولند ، هاندوراس ، هسپانیه و سلوادور در کنار نیروهای آمریکایی قرار دارند. مصارف آنها را آمریکا می پردازد. جز و تانهای که تحت قوماندانی پولند در اطراف شهرهای نجف و کربلا فعال شده اند ، وظیفه استقرار امنیت ، مذاکره با روحانیون تشیع و حل و فصل معضلات قومی را به عهده خواهند داشت. افسران پولندی در «خسرجین های شان» نوار بیانیته های **الکساندر گوازیفسکی** (رئیس جمهور پولند) را به زبانهای پولندی ، انگلیسی و عربی با خود به نجف آورده ند. جای شکی نیست که با این بیانیته ها قلب عراقیان را از خود خواهند ساخت!!

از افغانستان تا عراق ، موج تباهی بر «جهان بهتری» که **دونالد رمسفیلد** اعلام داشته است ، پخش میشود. آمریکا در این کشورها گیر مانده و در رابطه با استقرار صلح و ثبات ، ناتوانی خود را نشان داده است. آمریکا قادر به حل معضله شرق میانه نیز نیست. چی باید کرد؟ آیا باید به آمریکا کمک کرد تا مشکلاتش را رفع کند و به اشغالش تداوم بخشد ، یا برعکس ، به مردمان عراق و شرق میانه یاری رساند که قربانیان افراطی گری نظامی حکومت **بوش** اند؟ راه دیگری به سوی صلح جز راه ملل متحد وجود ندارد. باید با سرعت این راه را برگزید تا بتوان خلق عراق را از تباهی نجات داد.

ناکامی آمریکا در بازسازی عراق ناشی از این نیز است که مقامات آمریکا میخواهند از برخی کشورها «انتقام» بگیرند. طور مثال ، بازسازی شبکه برق رسانی مستلزم جلب همکاری شرکتهای آلمانی زیمنس (Siemens) و شرکت سوئدی ABB است که پروژه شبکه نامبرده را در عراق به سر رسانده بودند و برای احیای شبکه تلفن باید به شرکت فرانسوی «الکاتل» مراجعه شود. ولی واشنگتن میخواهد از یک سو «ارویای کهن» را مجازات کند و از سوی دیگر برنامه های سودآور را به شرکتهای آمریکایی سپارد که در تمویل حزب جمهوریخواه سهم میگیرند!

مردم رنجیده عراق با آنکه از رها شدن از چنگ یک دیکتاتور خوشنود اند ، ولی از اهداف اشغالگرانه و استعماری آمریکا نیز آگاه میباشند. نشریه

The New York Review of Books

در رابطه با ذهنیت مردم عراق نقل میکند : یکی از والیان که مخالف **صدام حسین** بود ، در برابر این پرسش که آیا از محل بود و باش **علی حسن المجید** مشهور به «**علی کیمیاگر**» اطلاع دارد یا خیر ، چنین پاسخ داد : «من از مخفیگاه **علی حسن** اطلاعی ندارم ، ولی از محل اقامت چند تن از رهبران دیروزی با خیرم. شاید پرسید پس چرا این اطلاعات را در اختیار آمریکاییها قرار ندهیم؟ به خاطر اینکه من فرزند عراق هستم و کودکانم در این سرزمین بزرگ خواهند شد. نمیخواهم روزی مرا به جرم خیانت به زادگاهم محاکمه کنند (. . .) مسأله اساسی اینست که آمریکاییها نمیگویند با «قطعه های بازی» شان چی کار خواهند کرد؟ آیا آنان را به گوانتانامو (درکوبا) خواهند فرستاد یا آزاد شان خواهند کرد؟ اگر میدانستم که آن جانیان خون آشام در خود عراق محاکمه میشوند ، موضوع کاملاً دگرگون میشد.»

هنگامیکه خبرنگار سوار موتر خود میشد ، راننده به او گفت : «چندی پیش دیدم که آقای **عزت ابوالهیم** (شاه شیه) داخل منزل همین والی شد.» پنتاگون که قادر به تأمین نظم ، امنیت و خدمات اساسی عامه در عراق نیست و این کشور را به حیث مستعمره خویش اداره میکند ، به ناحق مقاومت و راننده

بدگمانی مردم عراق را به جانبداران رژیم فروپاشیده نسبت میدهد. چرا مردم عراق از آمریکاییان شکایت داشته باشند : مگر آمریکا آنها را از زیر سیطره یک دیکتاتور رهایی نبخشیده است؟ ولی حقیقت اینست که عراقیان از شریک بودن آمریکا در فاجعه یی که بر سر آنان در سالهای گذشته تحمیل شده بود ، وقوف دارند. آنان با بی صبری منتظر طلب عفو مقامات آمریکایی در رابطه با پشتیبانی آمریکا از **صدام حسین** در سالهای ۱۹۸۰ اند. هیچ یک از کشورهای اتحاد از عدم مداخله در هنگام قیام ۱۹۹۱ و از موافقت با تحریم اقتصادی که قفر را بر خلق عراق تحمیل کرد ، اظهار ندامت نکرده است. آمریکا در رابطه با هزاران قربانی غیرنظامی که توسط بمبهای خوشه یی و ناپالم کشته شدند ، هیچگونه تأسفی را ابراز نداشته است.

سازمان Iraq Body Count (این سازمان تعداد کشته شده گان و زخمیان عراقی را حساب میکند) تا تاریخ ۱۷ اگست سال روان تعداد قربانیان ملکی را بین ۶۱۱۳ و ۷۸۳۰ نفر و زخمیان جنگ را بیش از بیست هزار نفر برشمرده است. اکثریت این زخمیان جنگ معیوب شده اند ، ولی آمریکا نمیخواهد به آنان جبران خساره بپردازد. اگر به هرکدام ده هزار دلار پرداخته شود ، سرجمع جبران خساره به ۲۰۰ میلیون دلار بالغ میشود. این مبلغ در برابر مصارف اشغال ، قطره یی بیش نیست. به تاریخ ۱۷ جولای سال روان کمیسیون جبران خساره ملل متحد UNCC تصمیم گرفت تا توسط پولهای ضبط شده عراق ۱۹۰ میلیون دلار را به جبران خساره جنگ خلیج تخصیص بدهد. نصف این مبلغ به کشور کویت تعلق خواهد گرفت - کشوری که محتاج کمک پونی است !!!

ضایعات جانی آمریکا پس از ختم جنگ با سر و

دوامداری بین سربازان و نیروهای متعلق به طالبان روی داد.

مسایل و مشکلات اجتماعی و سیاسی افغانستان عمیقتر از رویادهای نظامی اند.

اداره «گروه بین المللی رسیده گی به بحرانه» (International Crisis Group) گزارشی را زیر عنوان «مسأله بیگانه ماندن پشتونها» به تاریخ ۵ اگست به نشر رساند. در گزارش نامبرده آمده است : «جذایی روز افزون پشتونها از حاکمیت مسأله جدیی را به وجود خواهد آورد. پیروزی طالبان نه تنها به خاطر کمک پاکستان بود ، بل به دلیل انزجار مردم از اعمال وحشیانه و چپاولگرانه قوماندانهای محلی مجاهدین نیز بود. توانمندی طالبان در روزهای اول حاکمیت شان در زمینه استقرار صلح و ثبات در جنوب کشور با پشتیبانی اکثریت مردم مواجه شد. امروز بی امنیتی و انارشی در جنوب و شرق کشور از یکسو و رقابت کشورهای همسایه برای استقرار نفوذ شان در افغانستان از سوی دیگر ، همان وضعی را به وجود آورده اند که باعث حاکمیت طالبان گردیده بود. در این اواخر قوماندانهای طالبان از نفوذ بزرگی در مناطق نزدیک به سرحد پاکستان برخوردار شده اند.»

در گزارش ماه جولای سازمان آمریکایی مدافع حقوق بشر به نام (Human Rights Watch) زیر عنوان «کشتن شما برای ما بسیار آسان است» آمده است : «حکومت در بروز تمام حوادث خونین در ولایات واقع در جنوب و شرق کشور به طور مستقیم یا غیر مستقیم دست دارد. وضع کنونی ناشی از نقض حقوق بشر و بی امنیتی در کشور ، پیامد مستقیم تصامیم و اقدامات نادرست حکومت ایالات متحده آمریکا ، دیگر کشورهای ایتلاف بین المللی و برخی عناصر حکومت عبوری افغانستان است.» گزارش نامبرده همچنان روابط مخفی بین مقامات کشورهای ایتلاف و جنگ سالاران جانی محلی را افشا میکند.

در سال جاری بودجه یی (که در ماه سپتمبر پایان می یابد) ایالات متحده آمریکا بیش از ۱۰ میلیارد دلار را برای نگهداشت ۹ هزار نظامی خود در افغانستان به مصرف رساند ، در حالی که کمک مالی آن به این

کشور صرف ۶۰۰ میلیون دلار بود. حکومت آمریکا که از ناحیه درگیر شدن بیشتر در افغانستان در هراس است ، تصمیم دارد تا کمک اقتصادی خود را در سال آینده اندکی افزایش دهد و به یک میلیارد دلار برساند و در حدود ۲۵۰ مشاور خود را در جنب حکومت کابل فعال سازد. آیا این حرکات چیز دیگری جز نشانه های کلونبالیزم (استعمار) خواهند بود؟

کابل و بغداد حد اقل یک نقطه مشترک دارند : انقطاع مکرر برق! در پایتخت عراق ، پنج ماه پس از سقوط رژیم ، نیازمندیهای اساسی مردم هنوز مرفوع نشده اند. باشندگان شهر سربازان آمریکایی را که با لباسهای عجیب و وسایل سرسام آور تکنالوژیک شان در گشت و گذار اند و به طور منظم اعاشه میشوند ، با حسرت نگاه میکنند. چرا آنان با این همه وسایل شان قادر به تأمین آب آشامیدنی ، تلفون و برق نیستند؟ حتی میدان هوایی بغداد هنوز فعال نیست. شاهراه «عمان-بغداد» در اختیار قطاع الطریشان قرار گرفته است. پس از جنگ ۱۹۹۱ که باعث ویرانیهای بیشتر نسبت به جنگ ۲۰۰۳ گردیده بود ، حکومت عراق ، با وجود تحریم اقتصادی ، در ظرف چند ماه توانست تمام شبکه خدمات عامه را احیا کند. موضوع مهم دیگر اینست که فروپاشی ناگهانی قدرت مرکزی و دستگاه حکومتی عراق در بهار ۲۰۰۳ باعث تعجب «برلانگزاران» آمریکا شد. در جریان دهه اخیر ایالات متحده آمریکا به هشداری سازمانهای غیر حکومتی در رابطه با وضع رقت بار مردم ناشی از تحریم اقتصادی هیچگونه واقعی نگذاشت. در هنگام سقوط حاکمیت ، گسترده گی تاراج شهرها نمایانگر وضع اسفناک کشور بود. زیربناهایی که پس از ۱۹۹۱ با وسایل داخلی ترمیم شده بودند ، در برابر تهاجم جدید آمریکا تاب مقاومت نیاوردند.

هرمزبان ، روند نو سازی جنبش انقلابی افغانستان سرعت گرفته است !

با حلقهات «نهضت آینده» در تماس شوید !

نوشته ب. ا. زرسنگ

شراره

«عیسی به ایشان گفت : اگر کور میبودید ، گناهی نداشتید. اما چون میگوئید ، پنا

هستم ، به همین دلیل هنوز در گناه هستید.» انجیل ، یوحنا ۹ و ۱۰

یک زن زیبا نقش یافته بود که چشمانش به شدت برق میزدند و میدرخشیدند. رنگ چشمانش رشقه سی بود و خط های سیاهی گرد آنها حلقه بسته بودند. در نگاه هایش سحر و افسونی نهفته بود که هرقدر به آن ها نگاه میکردم ، دلم مجنوب تر میشد. دردا که آتش ، قسمتی از صورتش را ذغال ساخته بود و دنباله آن خطی را که در چاه زنجانش فرو میرفت ، نابود کرده بود.

یکبار در حاشیه های آن تصویر ، حرفی به چشم خوردند. حروف ریزه ، خرد و رنگارنگ که خیلی فشنگ و زیبا نگرش یافته بودند. حروف را حساب کردم. چیزی کم هزار حرف بودند که به تکرار نوشته شده بودند و همه تکرار حرف بودند : «ر» ، «ش» ، «ه» و «ا». حروف را پشت سر یکدیگر گذاشتم ، یکی را به جی دیگر عوض کردم ، اییگی نمودم و بالاخره خواندم : «شواوه»! با خود گفتم پس نام این دختر شواوه بوده است. با خود تکرار کردم : شواوه! . . . شواوه! و این اسم با گرمی آتش درآمیخت و گرد سرم پیچید و پیچید : شواوه! . . . شواوه!

ناگهان دیدم که کاغذ آن عکس که از حرارت آتش خشک و قاق شده بود ، در میان دستانم آواز میداد : گفتمی مثل چوبهای سوخته کلبه میشکست و از آن صدای ترق تروقی برمیخاست که مرا به هراس انداخته بود. تصویر را بار دیگر در روشنی قوغي نگاه کردم. تصویر ، لبخندی بر لب داشت و عضی تند و شهوئی از آن متصاعد بود. تصویر را بی فکر و ملاحظه در جیبم گذاشتم : گفتمی راحت شده بودم که نفس عمیقی کشیدم ، اما لغتی بعد به نظرم آمد که آن تصویر در جیبم زنده شده بود. صدای تپش قلبش را میشنیدم. مثل قلب

یک کودک بی مادر میزد. دستم را با ترس و لرز روی جیبم گذاشتم. وحشت زده دیدم که جیبم نفس میکشد ؛ نفس های گرم ، نفسهای داغ ؛ گفتمی جیبم آتش گرفته بود. شتابزده تصویر را بیرون کردم. به سر و صورتش نگاه می کردم. چشمان شواوه میدرخشیدند و اشعه گرمی از آنها متصاعد بود. شنیدم که با لبخندی پرسید :

«ترسیدی؟»

تنم از شنیدن صدایش غرق عرق شد. به خیالم آمد که دانه های عرق مثل موره های سردی در تیر پشتم میزدند و حلقم به سختی خشکی میکرد. به نظرم آمد که شواوه میخواهد از تصویرش بیرون برآید. دیدم موهایش از قاب تصویر بیرون افتاده بودند و من ششخنده دامن سپیدش را شنیدم و عطر تند و شهوئی که بوی زعفران داشت ، در کلبه پخش شد. بار دگر از من پرسید :

«نی که ترسیدی؟»

زیانم بند آمده بود. تصویر را شتابزده دوباره در جیبم گذاشتم و نگاهی به آن صراحی انداختم که هنوز هم آب داشت و آتش از حرارت آتش نخشکیده بود. اما نپیدانم چرا این کار را کرده بودم؟ چرا آن تصویر را با خود گرفته بودم؟ و چرا سوی آن صراحی نگاه کرده بودم؟ شاید میخواستم آن تصویر را در خلوت اتاق خویش باز کنم. شاید عاشق او شده بودم. شاید میخواستم تصویرش در بستر من بخوابد. شاید میخواستم از عطر وجودش مست شوم. کی میداند! شاید هم از نگاه های سحر آمیز او ترسیده بودم. شاید هم آن تصویر ، غمها ، حسرتها ، اشکها و حیرتها را در من بیدار میساخت. شاید هم نگاههای آن تصویر وسوسه و افسونی داشته که من آن را در بغل جیب خویش پنهان کرده بودم.

وجود عرق آب و عرق بود. ترسیده ترسیده از همان راهی که آمده بودم به خانه ام برگشتم. دیدم که اتاق مرا نیز تاریکی فرا گرفته بود. اتاق من نیز دود آلود بود و بوی دود و آتش میداد.

از پنجره بیرون را نگاه کردم ، پشت سر اتاق من نیز قبرستانی ساخته بودند که من تا کنون آن را ندیده بودم. چی قبرستان وسیع و کلانی بود! چی سنگ های بزرگی را روی قبرهایش گذاشته بودند! چی مجنون بیدهای کهنسالی ، زلفان شان را در دامنه آن قبرستان فرش کرده بودند! از آن قبرها ، از آن سنگها و از آن مجنون بیدها و تاریکیها ترسیدم ، شتابزده پیش تخته برگشتم ، زیر لحاف پناه

بود. با یک دیربازی و با یک رخوت ، بوتهای ساقدارم را آرام آرام جستجو کردم و با خودم گفتم : آتش! . . . آتش! با خود گفتم ، بروم ببینم که آن آتش از کجا آمده بود و چی وقت آمده بود و چرا آن را خاموش نمیکردند؟

هنوز به آن کلبه نرسیده بودم ، دیدم که آتش سوزی پایان یافته است. مردم غمگین و سوگوار به سوی کلبه های خویش برمیگردند. من سرهای خمیده آنان را میدیدم : همه قاق و استخوانی بودند. وقتی راه میرفتند ، شانه های لاغر خویش را بالا میگرفتند ، تیز تیز اما با احتیاط قدم برمیداشتند ؛ گفتمی از زیر باران شدیدی فرار میکردند و نقش پایهای شان هنوز هم روی بستر راه بر جا بود و تاریکی تلاش داشت تا چادر خویش را روی آن نقشها هموار نماید.

دلم از تماشای آن منظره هولناک شست شد. با خود گفتم : آه ! آتش! . . . آتش! و باز هم سوی آن کلبه گلین نگرستم که دوده های مرده یی هنوز هم از در و پنجره اش بیرون میشدند و خودش مثل یک شهر شکسته با افسرده گی و ناتوانی روی پاهایش خم شده بود و به گونه کودک نا امید با چشمان اشکبار و مغمو پیش پاهایش را نگاه میکرد. نیم را گزیدم :

«آه! آتش! . . . آتش! . . . چگونه این کلبه محقر را در داده بود! چطور ذغال ساخته بود! . . . آتش! آتش! آتش! باد آروزم را گرد سرم چرخانید و چرخانید و چرخانید . . . آتش! آتش! آتش!

آرام آرام پیش رفتم. دلم میخواست مین آن کلبه سوخته را ببینم. دلم میخواست شریک غم و درد ستمهای سوخته آن کلبه باشم. دلم میخواست با جانانها ، فغفورها ، قرمزها ، خمره

ها ، بادیه ها و مرتبانهای شکسته اش همصدا شوم. از ذهنم نیز صدای دردآلودی بلند بود و من آن را میشنیدم. از ذهنم هم همین آواز می آمد : «آتش! . . . آتش!»

و همین صدا در دهلیزهای تو درتوی ذهنم میگشت و میگشت و میگشت و میگشت : «آتش! . . . آتش! . . . آتش!»

ماحول را با تلاوه نگرستم. همه جا تاریک تاریک بود. همه جا شب خوابیده بود. همه جا صدای محزون باد می آمد که حامل درد و ناتوانی و سوگ بود. همه جا مثل همان قبرستان خاموش بود که پشت دیواره های فروریخته آن کلبه خوابیده بود. مرده های قبرستان مانند آدم های بی تنگ ، در سایه های سنگهای لحدهای شان گستاخانه لمبیده بودند و سرهای خاک شده شان را بلند نمیکردند تا نبینند که کلبه چگونه میسوزد و آتش چگونه زیانه میکشد! . . . آخ! . . . آتش! . . . آتش!

در آن شام گار گم ، در میان آن تاریکی سیال که لحظه به لحظه حجیم و حجیم تر میشد ، صدای سازی از دور آمد که یک ترنم درد آلود داشت. انگار یک غیچک شکسته میگریست و همزیان با آن ، نیی ، بفرقاری و فغان میکرد. دانستم که کسی در آن شب مرده بود و آن ساز بر قبر وی در آن قبرستان نواخته میشد. آرام آرام داخل کلبه شدم. یادم نیست از کدامین راه بود ، چون همه جا سوخته بودند و درها و پنجره ها همه ذغال شده بودند. وقتی پا به داخل کلبه گذاشتم ، وحشی وجودم را فرا گرفت و موهایی تنم راست ایستادند. آنجا نیز همه چیز سوخته بود و بوی آتش و چوبها و کتابهای سوخته و حریرهای حریق شده ، هنوز هم در اتاق می پیچید و آخرین ناله های محزون شان هنوز هم در کنج و کنار اتاق با هر دم شهیدی سرگردان بودند : آتش! . . . آتش!

در گوشه یی یک لعل بزرگ و درخشان را دیدم که بغل کوزه یی خوابیده بود و مثل یک چهلچراغ میدرخشید. دست بردم که بگیرم. کلکهایم از تماس با آن سوختند. ترسیده دستم را دور کرده. شمال دستم صراحی نیمه پرابری را سر نگون ساخت و از زیر آن کاغذی نمایان شد که یک قسمتش را آتش سوخته انداخته بود ؛ همان قسمتی را که از تۀ صراحی بیرون مانده بود. به نظرم آمد که کسی آن کاغذ را برای آنکه بادش نبرد ، زیر آن صراحی گذاشته بود. کاغذ را با شگفتی برداشتم و بازش کردم. شگفتزده و حیرتبار دیدم که در آن کاغذ ، تصویر

پنجره آپارتمانم را باز کردم. آمدم و با دل بیحال پهلوی تابوت نشستم. مادرم آرام آرام فصح میکرد :

«همین که آمد ، نفس نفس میزد و صدایش می لرزید. همینقدر گفتم که پشت من می آیند. گلون پُر و گرفته یی داشت. داخل اتاق خود شد و در را از عقب خویش قفلک نمود. صدایش را میشنیدم که با خود میگفت : مگر مرده ام را در آغوش بکشند! مگر مرده ام را در آغوش بکشند!» مادرم زار زار گریه میکرد. اشکهایش مثل ژاله و باران فرو میریختند. چشمهایش را با نوک چادر گاجش پاک کرد و افزود : «اگر میدانستم که از دست آنان فرار کرده است ، اگر میدانستم که از دست آنان خودش را میکشد ! میبدم اما نمیگذاشتم اینچنین شود!»

و به صورت پُر از چین و چروک خویش نواخت : «من کور شده ، آنها را از بالا دیدم که با پاچه های پریده از زینۀ های بلای ما بالا شدند. من کور شده کلاشنیکوفهای شان را دیدم که به شانه انداخته بودند. من کور شده شنیدم که همسایه ها دروازه های شان را از ترس آنان تیز تیز بسته کردند. من کور شده صدای دروازه ها را میشنیدم ، اما چی میدانستم! من کور شده! . . . من کور شده!»

مادرم های های گریست و گریست و گریست. گفتم : «برو بخواب. مرا آرام بگذار! تو که او را نکشته ای! شانه تو هم که ضرب دیده است. برو بخواب! باز کاش با اشک و آه دوباره زنده شود!»

مادرم اشکهایش را پاک کرد ، کمرش را راست نمود و به اتاق دیگر رفت و من سرم را روی آن تابوت معصوم گذاشتم که مثل یک جسم نورانی و مقدس در وسط اتاق خوابیده بود

و بوی خون ، مرگ و زعفران از آن برمیخاست و برمیخاست و برمیخاست.

وقتی شب به پایان خویش نزدیک میشد ، ناگهان به نظرم آمد که جهان پایان یافته است ، زمین زیر پای من خالی شده و من به زودی در یک خلا سقوط خواهم کرد. تنها منتظر هستم تا کسی بگوید : خلا رسیده است ، تن آشفته ات را پرتاب کن!

سپس به نظرم می آمد که من در لبۀ بام آپارتمانم نشسته بودم و ناگهان سقوط کرده ام و اکنون مثل مرغ پر و بال شکسته یی سرنگون میشوم. سرم به دروان افتاده بود. گیج و گس شده بودم و در آن حال ، بوی مرگ و بوی خون ، بوی زعفران و بوی رخوت در وجود من نفوذ میکرد و تنم را مانند جسدی روی دستهای خویش گرفته به سوی یک کور ، به سوی یک کرتخی و به سوی یک بیحسی جابودان می برد.

نور چراغی که از آسمانه اتاقم آویزان بود ، بر آیینۀ کوچکی در دیوار میخورد و منعکس میشد و صداهای رنگارنگی از قفسه ها ، پیزاره ها ، پرده ها ، در و پنجره ها و دیوارهای سپید اتاقم بر میخاستند. باد اوراق کتاب نیمه باز روی تاقچه را شر شر تکان میداد. دیدم که صدای یک نی آرام آرام از راه پنجره ها داخل اتاقم میشد : گفتمی نوازنده اش غم سترگی داشت که آن را به شکل صدای سوزناک آن نی بیرون میداد. همزمان با آن ، ناله یک کمانۀ جادویی برخاسته بود که روی تارهای غیچک داغدید ، یی میلغزید و شیون میکرد : گفتمی آن آرشه سوگوار ، تمام غمهایی را که در ناخودآگاه من خفته بودند ، بیدار میساخت.

من که به اثر این محرکه ها بیحس و بیحس تر میشدم و در دنیای مجهولی فرو میرفتم ، حس میکردم که گویا دود شده بودم و از درهای باریک بیرون می آمدم و در فضای بیکران ، در میان رنگها ، بخارها و تصاویر گوناگون حل میشدم. حس میکردم که هستی ام مانند صدای سوزناک همان نی ، ناله محزون همان غیچک و تصاعد بی انتهای همان دود ، بی حجم و بی بُعد شده بود. به نظرم می آمد که جهان در کدام سوراخ سیاه فرو میرفت. گمان میکردم که دنیا همه مرده بود و خزه ها روی آنها خشکیده بودند ، گلبرگها ، رنگ و بوی شان را باخته بودند و جیرجیرک ها دیگر آوازی بیرون نمیدادند ، سنگها و صخره ها همه خاک شده بودند و دشت و دمن ، دریاها و ابهار خشکیده بودند و سراپها و رباطها همه آتش گرفته بودند. میدیدم که کلبه همسایه ام نیز آتش گرفته

که خط های سیاهی اطراف آن حلقه بسته بودند ، هنوز هم به آسمانه سپید اتاق دوخته شده بودند. صورت متبسم ، نمکین و بازی داشت. چشمانش به شدت برق میزد و میدرخشید و کنج دامن سپیدش از تابوت بیرون آمده بود و این صدا روی لبان گوشه تابوتش نشسته بود :

«تو هم بخوان! تو هم بال بزن!»

نمیدانم چرا برایش گفتم :

«شوازه! تو نمرده ای! تو بیضه ای! تو باز تولد میشوی! هزار سال عمر میکنی ، هزار سال میخوانی و هزار سال مثل خنده در لبهای مردم میدوی! . . .»

این را گفتم و مغموم و خواب آلود ، پارچه سپید را دوباره روی صورت شیرینی رنگش انداختم و سرم را روی تابوتش گذاشتم و به فکر و اندیشه فرو رفتم. غیچک خاموش شده بود و نینواز دیگر نمینواخت و روزی که در راه بود ، پشت کوه آسمایی رسیده بود : گفتم میخواست از صخره های آن ، بالا بیاید و به این منظور کمندنی را به بام خانه من انداخته بود و من رشته های طلایی رنگ کمندش را میدیدم که بر دیوار های خانه ام چسبیده بودند.

یکبار صدای دروازه را شنیدم که باز شد. سرم را بلند کردم. دیدم مادرم بود. با صورت رنگ پریده یی سوی من می آمد ، برایم شیر آورده بود. پهلویم نشست و سرم را در میان بازوان خویش گرفت و با صدایی که شبیه یک ناله بود ، گفت :

«همه شب نخوابیدی!»

ناگهان پیچی کشید و در حالی که صورتم را در میان در دست میگرفت ، به صورت تکیده ام نگاه میکرد و های های میگریست ، پرسید :

«ترا چی شده است؟ چرا موهای سیاهت یکی و یکبار سپید شده اند؟ واه خدا! پسر مرا چی شده است؟ واه خدایا!»
مادرم گریست و گریست و گریست. نگو که من به اندازه هزار سال پیر شده بودم ؛ گفتم هزار سال با شوازه خوانده بودم، گفتم هزار سال با شوازه بال زده بودم ؛ گفتم هزار سال پای بیضه او به انتظار نشسته بودم. مادرم سویه کتان به سر و صورت خویش زد و با کمر دولا ، های های کتان به اتاق دیگر رفت.

از آن اتاق صدای همسایه ما می آمد که به طفل خویش میگفت :

«سر مرگت را بمان و بخواب! آنها که ماتمنار هستند ، تو چرا گریه میکنی؟»

آواز همسایه در گوشم پیچید و پیچید :

«سر مرگت را بمان! . . . سر مرگت را بمان!»

یکبار حیرت زده دیدم که تابوت آرام آرام تکان خورد و بیضه به حرکت در آمد و لختی بعد درز برداشت و درز برداشت و شکست و شکست و عطر مهیجی از آن برخاست و برخاست و برخاست و فضای اتاقم را انباشت و انباشت : گفتم اتاقم عطر منفرج میشد.

لحظات متواتر ، مثل دیوانه ها ، به آن بیضه و به آن درز برداشتن ها و آن شکستن ها نگاه کردم. دیدم که چگونه جسم بیضه پارچه پارچه از هم جدا شدند و چگونه زلفان معطر شوازه سر از آن بیرون آوردند.

یکبار به نظرم آمد که لیخندی روی لبان خشکیده و زنگ بسته ام زاییده شده است. به نظرم آمد که کفهای دستهایم به هم شقیده میشوند. به نظرم آمد که مثل آدم های مست رو به آیینة دیوار اتاقم ایستاده ام و مادرم پهلویم میبایشد. او هم صورت خویش را در آن آیینة تماشای میکند و من با خوشحالی برایش میگویی :

«مادر! میبینی؟ نمیگفتم؟ . . . شوازه بر میخیزد! شوازه برمیخیزد! . . . شوازه بار دیگر تولد می یابد!»

و در آن حال صدای همسایه در گوشم می پیچید و می پیچید که به طفل خود میگفت :

«سر مرگت را بمان و بخواب! آنها که ماتمنار هستند ، تو چرا گریه میکنی؟»

بوی عطر تند و مهیج در فضا پراکنده بود و صدای خودم به گوشم می آمد :

« شوازه بر میخیزد! شوازه بار دیگر تولد می یابد!»
و می شنیدم که نیمی به سرود در آمده بود و غیچکی بلند بلند میخواند و مادرم با کمر راستی در برابر آیینة ایستاده بود و سر و صورتش را تازه میساخت.

پایان

ها سر به خود باز گشتند و پرده های نازک اتاقم دامن به بیرون کشیدند. سراسیمه در جایم نشستم. ستاره یی را از میان صوج پرده ها دیدم. رنگ آن ستاره هم مثل قوغ آتش بود.

شوازه آرام آرام به سرودن آغاز کرد. خواند و خواند و خواند و صدایش با ناله های مغموم و خواب آلود آن نی و آن غیچک می آمیخت. یکبار خواندن را گذاشت. به چشمانم خیره شد و گفت :

«من چنین میخوانم . . . به خاطر داری؟ تو نیز زمانی چنین میخواندی!»

یاد من نمی آمد که گاهی چنان ملوکوتی خوانده باشم ، که صدایم چنان سحر و جادویی داشته بوده باشد. شوازه نازم داد و گفت :

«من سه صد و شصت رنگ میخوانم. تو هم میخوانی. بخوان! با من بخوان! چرا صدایت در نمی آید؟ تو که صدای رسایی داشتی. خمیر صدای ترا نیز از بهشت آورده بودند!»

به صدای خود گوش دادم. صدای من نیز به غایت خوشرنگ بود ، صدایم جذبه عجیبی پیدا کرده بود. حیرت زده سوی شوازه نگاه کرده گفتم :

«میبینی؟ من میخوانم!»

گفت :

«ها ، میبینم. آواز تو جفت صدای منست. خمیر صدای ما را از بهشت آورده اند!»

یکبار دیدم که بازوان مرمرین خویش را با دو دست گرفت و گفت :

«اتفاق سرد است. هیزم نداری؟»

موهای بدنم راست شدند. پرسیدم :

«سرد است؟ خنک میخوری؟ در این تابستان؟»

دیدم دستهایش را به دو جانب باز کرد. چنان حالتی به خود گرفته بود که گمان کردم میخواهد پرواز کند. آرام آرام پیش پنجره رفت. باد صدایش را به محزون تر ساخته بود. در برابر باد نشست. باد با قوت بیشتری به وزیدن آغاز کرد و آستینهای او را به حرکت در آورد. گفتمی باد در آستینهایش خانه کرده بود. آستینهایش مثل بالهای یک مرغ بزرگ شده بودند ؛ خوشرنگ، قوی و اثیری معلوم میشدند. به نظرم آمد که شوازه بال میزند. به نظرم آمد که روی سنگی در برابر باد نشسته و بال میزند. گفتمی زور و توانایی خویش را به رخ با میکشید و میخواند و میخواند و بال میزد و بال میزد. گفتمی ساز و صدای خفته قرنیا را بیرون میداد. یکبار سوی من نگریست و گفت :

«تو هم بال بزن!»

گفتم :

«من پری ندارم»

صدای بالهای شوازه بلند تر شده بود. گفت :

«تو هم بال بزن!»

دیدم هیزمی را زیر پاهایش انبار کرده بود. روی هیزم ها نشسته بود و بال میزد. موهایش به دست باد افتاده و مثل تاجی روی سرش به اهتزاز درآمده بودند. دیدم شوازه یک مرغ کلان شده بود ؛ یک مرغ فشننگ و به غایت خوش رنگ و خوش آواز. با صدای بهشتی میخواند و میگفت :

«تو هم بخوان!»

من هم خواندم. گفت :

«تو هم بال بزن!»

دیدم من هم بال میزنم. شهرهای رنگینی مثل او یافته بودم. از شهرهایم خوش آمده. نیز تیز بال زدم.

شوازه میخواند و بال میزد و میگفت :

«تو هم بخوان! تو هم بال بزن که امشب ، شب تولد من است. امشب من هزار ساله میشوم.»

شوازه مست شده بود ، روی هیزمها در برابر باد نشسته بود ، بال برهم میزد و سرود میخواند. یکبار دیدم هیزمها آتش گرفته بودند. میان شوازه شعله ها بال برهم میزد و میخواند و میخواند و میخواند. من حیرت زده میدیدم که هیزم های زیر پاهایش میسوختند و خاکستر میشدند و از آن خاکسترها چیزی شبیه یک بیضه شکل میگرفت. آن بیضه به گونه ای تابوت بود ؛ یک تابوت سپید و دراز که روی قوغ های آتش نشسته بود. یکبار صدای شوازه را از میان شعله ها شنیدم که بال میزد و بال میزد و آرام آرام میگفت :

«(این تابوت ، بیضه من است . . . و این بیضه ، تابوت من است . . . این تابوت بیضه من است و این بیضه تابوت من است.»

صدایش در اتاق می پیچید و می پیچید و می پیچید. هول زده بیدار شدم. سرم را بلند کردم. دیدم تابوت سپید شوازه به راستی مثل یک بیضه بزرگ پیش رویم قرار داشت و رگه های باریک خون زیر پوستش هویلا بودند.

دلم طاقت نیاوردم. آرام آرام رفتم و با دستهای عرق دارم پارچه سپید را از روی تابوتش کنار زدم. صورت جادویی شوازه نمایان شد که مثل مهتاب شیرینی رنگ بود. چشمان رشفه پیش

بردم و چراغ را خاموش کردم. لختی بعد ، دیدم کسی انگشت پایم را فشرد. وحشتم دو چندان شد ، صوهای بدنم راست ایستاد و قلم مثل دل گنجشک اسیری به تپش افتاد. شنیدم که کسی با صدای دل انگیزی میپرسید :

«ترسیدی؟»

سراسیمه چراغ را روشن کردم. دختر بلند قامتی نزدیک قاب دروازه ایستاده بود. پیراهن کمرچینی به رنگ زنتی سپید به تن داشت و خرمن صوهای سیاهی روی شانه ها و صورت شیرینی رنگش ریخته بودند. عطری تند و شهبانی از وجودش متصاعد بود. چشمانش به شدت برق میزدند و میدرخشیدند. رنگ چشمانش رشفه یی بود و خط سیاهی گرد آن حلقه بسته بودند. تبسمی پر معنی روی لبان گوشه تابوتش نشسته بود و خط باریک و زیبایی از زیر لبش به چاه زرخدانش فرو میرفت. او را شناختم ، صاحب همان تصویر بود. «شوازه» بود. گویا پشت تصویر خویش آمده بود. خواستم تصویرش را پس بدهم. دیدم پیشترک آمد ، لختی به چشمانم نگریست. نگاههایش افسون و جادو داشت. گفت :

«(ترس ، من پشت تصویر خویش نیامده ام!)»

صدایش ملوکوتی ، پر جاذبه و گیرا بود. گفتمی از آن سوی قرنیا می آمد. با کرشمه و تمکین حرف میزد و با نگاه معنی داری سویم مینگریست. گمان کردم میخواهد مورد توجه من قرار گیرد. جذبه وحشیانه جنسی را در حرکاتش میدیدم. کششی از شانه ها و کمرش و از آن لبان گوشه تابوتش تراوش داشتند که مرا مفتون و مفتون تر میساختند. دیگر مثل ساعقه زده ها سوییخ نگاه نمیکردم. گفتمی او را از دیر وقتی میشناختم و ما دوستان قدیمی همدیگر بودیم.

دیدم شوازه سوی پنجره های اتاق رفت تا تاریکی ه را تماشا کند و از همانجا بار دیگر پرسید :

«ترسیده بودی؟»

زیر زبان گفتم :

«ها ، ترسیدم.»

پرسید :

«دلت برای من سوخته بود؟ حیف آمده بود که تصویر من آتش گرفته بود؟»

نمیدانستم چی جوابی بدهم. خرمن زلفانش را مینگریستم که روی شانه هایش افتاده بودند. پیش پنجره ایستاد و با خود آرام آرام خواند و خواند و خواند. گپ مادرم پادم آمد که میگفت :

زنی که میخواند ، شوهر میخواند. دیدم آمد و پهلویم نشست. عطری مهیج و شهبانی از دنبالش روان بود که آمیزه عشق و زعفران داشت.

دیدم تصویرش در میان پنجه های لوزانم عرق کرده بود ، چمک شده بود. آن را از دستم گرفت و روی رانهایم هموار کرد و بالای آن دستی کشید. گفتمی دستش جادوگر بود. کاغذ یکباره مثل آیینة یی صاف و هموار و جوان شد و من صورت تکیده خویش را در آن آیینة دیدم. به پای چشموهای کبود و گوشه های آویزان لبهایم و به آن صدای لوزانم نگاه کردم. منظره ترسکی داشتم. شوازه خندید. بق بق زد. گفت :

«(صورت را از آیینة دور کن. نمیبینی چقدر پیر و ناتوان هستی!)»

پاسخ دادم :

«ها ، می بینم.»

و پرسیدم :

«چرا چنین شده ام؟ وقتی تصویرت را از زیر آن صراحی برمیداشتم که جوان بودم؟»

شوازه قاه قاه خندید و باز هم خندید و خندید. گفت :

«وقتی به آن کلبه آمده بودی ، هزار سال پیش بود. یادت نیست؟ بوتهای ساقدار به پا داشتی. پتلونت از تکه مخمل شکاری بود. پیراهن فراکی به تن کرده بودی و حالا از آن روز، هزار سال گذشته است!»

من به پارچه های ژولیده یی که گرد تن خویش تاب داده بودم ، نگریستم. از آشفته گی سر و صورت خویش شرمیدم. ریشم یک قبضه در آمده بود. شوازه با صدای زنگداری بار دگر گفت :

«(ترس! من پشت تصویر خویش نیامده ام.)»

و گله آمیز پرسید :

«از خواندنم خوشنت نیامد؟ از صدایم خوشنت نیامد؟ صدای من یادت رفته است؟ خمیر صدای مرا از بهشت گرفته اند. میدانی؟ از بهشت.»

به صورتش نگاه کردم. صورتش گل انداخته بود و چاه زرخدانش عمیقتر به نظر می آمد. نمیدانستم چی بگویم. یکبار از سر پرسیدم :

«برای من میخوانی؟»

و مثل ابله یی باز گفتم :

«برای من بخوان!»

دیدم صدای غیچکی بلند شد و نیمی به فغان آمد. باد جزینی شروع به وزیدن کرد. پرده های اتاقم متوجع شدند. پنجره

زمان تجدید اشتراک (آینده)

فرا رسیده است!

با فشارات پیشرو جهان آشنا شوید!

خواننده گان عزیز «آینده» در جریان بیش از سه سال پیوسته از وضع پژوهشهای تیوریک که در چوکات و در روشنایی جهانبینی طبقه کارگر در سراسر جهان گسترش می یابد، مطلع شده اند. اینک هیئت تحریر «آینده» به معرفی مشخص شماری از نشریه های متعلق به جهان پیشرو میپردازد تا از یکسو پویایی تحقیقات تیوریک جنبش کارگری را انعکاس دهد و از سوی دیگر نشانی نشریه های نامبرده را در اختیار رفقای قرار دهد که علاقمند مطالعه دستاوردهای مروزین تفکر مارکسیستی میباشند.

نشریه «دس آرگومنت» (Das Argument)

به زبان آلمانی
نشانی:

Wolfgang F. Hang,
redaktion@argument.de,
www.argument.de,
Argument Verlag,
Eppendorfer weg 95 a, 20259 Hamburg, Germany

مجله «دس آرگومنت» تیوری **مارکس** را به حیث وسیله مناسب درک روندهای تکامل امروزی جوامع و به مثابه ابزار برای باز کردن چشم اندازهای جدید برای رهایی انسان در نظر دارد. تغییرات اخیر در سطح جهانی، شکست سوسیالیسم دولتی و تسلط نیولیبرالیسم بر جهان-اقتصاد امروزی تنها در چوکات تیوری عمومی سرمایه داری که از سوی **مارکس** مطرح شده است، قابل درک میباشند. در مجله ما هرکدام از مارکسیزمهای عدیده بی که از تیوری عمومی نامبرده نشأت کرده اند، جایگاه خود را دارند، به ویژه آنهایی که عرصه های جدیدی را - خارج از گستره مورد پژوهش **مارکس** - مورد مطالعه قرار داده اند؛ به طور نمونه: اندیشه های **گراشی** در رابطه با «همزمنی سیاسی»؛ برخی پرداختهای تیوریک مکتب فرانکفورت؛ «مطالعات فرهنگی» (Cultural Studies) بیرمینگهام (Birmingham) در

عرصه تیوریهای فرهنگی، متوازن سازی اقتصاد (Regulationism) در رابطه با تعویض پی در پی شیوه های گوناگون تولید در درون سرمایه داری و غیره. در دو دهه اخیر، مجله ما از یکسو به نقد پیگیری تیوری فرهنگی ساختارگرایان جدید (neo-Structuralism) پرداخته است و همچنان دگرگونیهای شیوه تولید حاکم در وجود نیولیبرالیسم، جهانی شدن سرمایه و «انقلاب اطلاعاتی» را مورد تحلیل گسترده قرار داده است. در این اواخر تمامی شماره های ما به همین عرصه دوم یعنی به تحلیل مشخص اوضاع واقعی اختصاص یافته است. مجله ما در کار تدوین «فرهنگ تاریخی-نقاد مارکسیزم» و پایه گذاری «انستیتوت تیوری نقاد» (برلین) فعالانه شرکت دارد. تکفروشی ما به بیش از ۱۵۰۰ نسخه میرسد. بخش عظیم مشترکین ما را استادان دانشگاه و محصلین تشکیل میدهند.

مجله «اکتویل مارکس» (Actuel Marx)

به زبان فرانسوی
نشانی:

Jacques Bidet,
Actuelmarx@u-paris10.fr,
www.u-paris10.fr/actuelmarx/,
19, Bd du Midi,
92000 Nanterre, FRANCE

مجله «اکتویل مارکس» در سال ۱۹۸۶ یعنی در اوج «بحران مارکسیزم»، فروپاشی «سوسیالیسمها» و تقویت بیسابقه جهانی شدن نیولیبرالیستی سرمایه به انتشار خود آغاز کرد. مجله به حیث ابزار مباحثه بین مارکسیزم و دیگر جریانهای معاصر فکری در چوکات رسمی دانشگاه ناحیه دهم پاریس و «مرکز ملی پژوهشهای علمی» فعالیت میکند. مجله عمدتاً به مسایل فلسفی میپردازد، ولی پژوهشهای عرصه های اقتصاد، حقوق و دیگر علوم اجتماعی را نیز به طور گسترده به نشر میرساند. هدف اساسی از انتشار مجله «اکتویل مارکس» ازایه یک بیلائس انتقادی از مارکسیزمهای عدیده و جریانهای مارکسیستی ایتالیایی، آلمانی، جاپانی و به ویژه انگلوساکون (مارکسیزم تحلیلی و «مدلهای جدید سوسیالیسم») بوده است. مجله

همچنان به انتشار پژوهشهایی در باره آثار کلاسیک و نماینده گان برانزنده مارکسیزم سده گذشته (از **لویی آلتوسر** گرفته تا **ماندل**) از **گراشی** گرفته تا **سارتر**، **گوزو**

اونوی جاپانی، **له فیور**، **وایش** و دیگران) پرداخته است و این راه را دنبال میکند. مجله در کنار مسایل نامبرده، موضوعات جدی تیوریک زیر را که مارکسیزم امروزی با آنها مواجه شده است، مورد بازنگری تحلیل خویش قرار میدهد: اساسات حقوقی جامعه؛ مرکزی بودن کار در زنده گی؛ جایگاه بازار؛ مالکیت؛ تیوری عمل یا پراکسیس؛ توازن اقتصادی توسط عنصر سیاسی؛ حفظ محیط زیست؛ مناسبات بین مرد و زن؛ مرحله بی بودن سرمایه داری؛ بحرانهای نظم جهانی و غیره.

اعضای هیئت تحریر مجله ضمن ازایه این تذکار که هنوز بخشهای تاریک در مارکسیزم وجود دارد و کاربرد خلاق و زنده آن به حیث یک تیوری مستنزم بهره گیری از دیگر منابع فکری معاصر نیز است، خاطر نشان میسازند که **مرکزی ترین مفاهیم و مقولات مارکسیستی** (مانند طبقات و سیادت طبقاتی، استثمار نیروی کار، خشونت فرهنگی، امپریالیسم و غیره) که **کلید تحلیل جوامع را به دست میدهند**، **همچنان از حقایق و کارایی تیوریک برخوردار بوده** ضامن در امان بودن از اکلکتیسم انتفاکی (التقاطی) و «ضعف تفکر» اند. بر بنیاد این برداشت، مجله «اکتویل مارکس» برای روشن ساختن تمام جنبه های جهانی شدن نیولیبرالیستی سرمایه داری، مسایل مردمشناسی (anthropolgy)، نقد فرهنگ و به ویژه **اشکال جدید جنبشهای و هایش از جنبه سرمایه جهانی**، برنامه وسیع مطالعاتی را تدوین کرده است.

در آستانه دوران جدیدی که در آن **هویت فلسفی مارکسیزم** تنوع می یابد، ولی **اصول تحلیل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی** آن (البته با اهداف جدیدی) همچنان پابرجاست؛ مجله «اکتویل مارکس» تلاش میورزد تا سهم خود را در **تشکیل یک تفکر نوین و مشترک** برای برانگیختن پراتیک انقلابی علیه سرمایه داری جهانی شده ایفا نماید. برای دستیابی به هدف نامبرده، مجله روابط زنده بی را با مراکز همسان در سراسر جهان برقرار ساخته است و در راه ایجاد **یک شبکه واحد تحقیقی بین المللی** تلاش دارد.

مجله «اکتویل مارکس» همچنان میکوشد تا برنامه های مراکز رسمی تحقیقی را در راستای مسایل مطروحه در بالا ست دهد. بدین منظور، با کمک بسا از مراکز تحقیقی جهانی و انتشارات مسائل، هر سه سال، «کنگره بین المللی مارکس» در

پاریس برگزار میگردد.

تیرژ مجله ۱۲۰۰ نسخه است. خواننده گان آن را عمدتاً دانشگاهیان و پیکارجویان سیاسی تشکیل میدهند.

مجله «انترنیشنل سوسیالیزم» (International Socialism)

به زبان انگلیسی
نشانی:

John Rees, PO Box 82,
London E3, England, UK

مجله «انترنیشنل سوسیالیزم» در چوکات مارکسیزم کلاسیک نشر میشود. مجله تلاش میورزد تا واقعیت امروز را به طور نوآورانه و خلاق از ورای اندیشه های **مارکس**، **انگلس**، **لوکزامبورگ**، **لنین**، **تروتسکی**، **لوکاج** و **گراشی** دریابد. مجله تحلیلهای بکری در رابطه با جهانی شدن سرمایه داری، فروپاشی دولتهای استانیستی، نیوامپریالیسم و جنبشهای جدید ضدسرمایه داری به نشر رسانیده است. مجله در برابر گرایشهای عدیده بی که ناشی از شکست جنبش کارگری در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بود، با پیگیری و آگاهی از سنتهای مارکسیستی دفاع کرده است. مجله «انترنیشنل سوسیالیزم» اشکال گوناگون ریزونیسم را مورد نقد قرار داده است و آثانی را که به دستاوردهای انقلاب های انگلستان، فرانسه و روسیه تاخته اند، افشاء کرده است. مجله با افسانه «پایان تاریخ» که برداشته شدن دیوار برلین را با جاودانه گی سرمایه داری همطرز جلوه میدهد، شدیداً به مبارزه اندیشه بی و تیورک پرداخته است.

مجله «انترنیشنل سوسیالیزم» در درون جنبش فرازمند ضدسرمایه داری به یک کانون داغ تبدیل شده است. مجله همچنان عومل عقب نشینی جنبش کارگری اروپا و سازمانهای سوسیالیستی را وسیعاً مورد تحلیل قرار میدهد. تیرژ مجله ۷ هزار نسخه است. طیف خواننده گان «انترنیشنل سوسیالیزم» را افزون بر دانشگاهیان، پیکارجویان سازمانهای چپ، سوسیالیستی و سندیکالیستها تشکیل میدهد.

از اینکه مجله هم هنگام تظاهرات ضد امپریالیستی و هم در کتابفروشیهای دانشگاهی پخش میگردد، باعث سرافرازی کارکنان و گرداننده گان مجله است!

زمان تجدید اشتراک به «آینده» فرا رسیده است!

بهبود امنیت در افغانستان ؟

ترجمه از هلندی : داکتر شایسته

یک بام و دو هوا

«قربان شوم خدا را ،

یک بام و دو هوا را»

آوردن این مثال از سالها بدینسو به شکل زبان به زبان و گوش به گوش در میان مردم ما رواج دارد که در موارد مشخص از آن استفاده میکنند. افغانستان امروز «یک بام و دو هوا» دارد. سخن بر سر آنست که از شکست رژیم طالبان و جنگ علیه تروریسم دو سال سپری شده است. حکومت سیاه طالبان از لحاظ سیاسی و نظامی متهم به آن بود که رفتار رژیم طالبان در عرصه های مختلف بارها مورد انتقاد شدید جامعه بین المللی قرار گرفته بود : محروم بودن زنان از ابتدایی ترین حقوق مدنی ، تخریب بُت های بامیان ، تبعیض نسبت به اتباع غیر مسلمان ، منع فعالیت احزاب سیاسی ، تخریب و یا منع مکاتب ، رادیو ، تلویزیون ، سینما و ده ها مورد دیگر. سیست کشورهای غربی در مورد افغانستان که در طرحریزی آن تاکنون ایالات متحده آمریکا نقش تعیین کننده را دارا بوده است ، یک سیاست **ریاکارانه عدم تطابق حرف با عمل** است. دو سال است که برنامه دموکراسی ، صلح و آزادی در افغانستان آغاز شده و در باره آن حرفهای پی در پی گفته میشود و جملات قشنگ و زیبا روی هم گذاشته میشوند. غرب از ضرورت آوردن دموکراسی و رعایت حقوق بشر ، آزادی بیان ، آزادی مطبوعات و فعالیت آزادانه احزاب سیاسی در افغانستان حرف می زند ، اما در عمل دیده میشود که غرب حکومتی را در افغانستان بر سر اقتدار آورده است که سیاست آن کدام تفاوت اساسی با رژیم طالبان ندارد.

یک نمونه بسیار ساده از پراتیک قدرتمندان کنونی کشور را در رابطه با قانون احزاب یاد آور میشوم. جان مطلب در این است که آقای **عبدالرحیم گرومی** ، وزیر عدلیه کشور پیش از تصویب قانون احزاب اعلام میدارد که احزاب چپ دموکراتیک ، احزاب کمونیست قبلی ، از قبیل حدخا (حزب وطن) وغیره ، در افغانستان امکان فعالیت را ندارند و راجستر شدن آنها بعد از تصویب قانون نیز امکان پذیر نیست. واد چه دموکراسی؟ اینست ارمغان آمریکا و متحدین غربی اش به افغانستان! پیش

از آنکه قانون به تصویب برسد ، مواد قانون بلاغ میشود. در این کشور زور حکومت میکند و از دموکراسی اثری وجود ندارد. همین آقا همچنان اظهار میدارد که گویا احزاب چپ ، ضد پلورالیزم سیاسی و ضد دموکراسی عمل میکنند.

این پرسش را باید مطرح ساخت که آیا آقای **گرومی** میدانند که پلورالیزم سیاسی چی است؟ و چرا احزاب «راستگرا» باید حق فعالیت داشته باشند و بتوانند ثبت و راجستر شوند؟ اگر وطن از جنگسالاران جهادپست ، پس چرا بادران شان در غرب دم از آزادی و دموکراسی میزنند؟ اگر وطن حق بر حق آنهاست ، پس چرا به معنی دارد؟ چرا به مردم بیچاره و بیگناه مراجعه میکنند و از آنها تصدیق و صحت میگیرند؟ و اگر واقعاً مراجعه به آرای مردم مطرح است ، بگذارید همه افغانها احزاب و سازمانهای سیاسی خود را بسازند و مردم انتخاب کنند که کی خوب است و کی بد. اگر حساب پاک است ، از محاسبه چه باک است؟ هر تبعه افغان حق آزادی بیان و فعالیت در سازمان اجتماعی و سیاسی مورد علاقه خود را دارد.

اساسی ترین پرایمبل وطن ما «کنهه گرایبی» و «نو شدن» است. «نو شدن» به معنای جامه بدل کردن نیست. «نو شدن» به معنای داشتن وسایل عالی تخنیکی نیست. همه اینها بازی های ظاهری هستند. در آغاز باید به تغییر و تبدل باور مند بود ، باید تحول پسند بود. باید قبول کرد که این قابلیت در ما افغانها وجود دارد که تاریکی و جهالت را پشت سر گذاشته و وارد مرحله جدید دوران شویم.

باید به زمامداران کنونی یاد آوری شود که اکنون مسئله بازسازی و اعمار جامعه جنگ زده پیش رو است. اکنون تمام جهان آماده گی خود را به سهمگیری در اعمار افغانستان ابراز کرده است. وطن خانه مشترک افغانهاست و باید همه ما در بازسازی آن سهم باشیم نه در زمینه از سرگیری دردها و رنج های گذشته. اگر زخم ها را زیادتر بفشاریم ، خون بیشتر جاری خواهد شد.

به زودی افغانستان شاهد تدویر یک لویه جرگه برای تصویب قانون اساسی کشور خواهد بود. نماینده گان حکومت میگویند که این قانون اساسی ، قانون اساسی صلح و دموکراسی خواهد بود. اگر از روی رفتار و کردار زمامداران کنونی افغانستان قضاوت شود و نه از روی گفتار آنها ، میتوان به جرأت گفت که این لویه جرگه نیز مانند جرگه قبلی غیردموکراتیک خواهد بود. مردم سوال میکنند که آیا در این جرگه نیز تنها جنگسالاران شرکت خواهند کرد و فرد دیگری حق ارایه نظریات را نخواهد داشت؟

حکومت هالند در صدد آنست تا مهاجرین افغان را به کشور شان باز گرداند. استدلال قراردادی حکومت هالند در این رابطه اینست که گویا وضع امنیتی در آنجا بهبود یافته است. ناگفته نماند که هالند شماری از نظامیان و سربازان خود را در چارچوب قوای ناتو در کابل مستقر ساخته است. اعزام عساکر هالندی به افغانستان حاکی از خوشخدمتی حکومت هالند به ایالات متحده آمریکا است ، زیرا شمار ناچیز نظامین هالند (در حدود ۲۰۰ نفر) در کابل ، نمیتوانند نقش مهمی را در تأمین امنیت در سراسر افغانستان بازی کنند.

اصلا وضع برای کی بهتر شده است ؟

گرداننده یکی از نشریه های کابل در ماه مارچ سال روان به نماینده سازمان امریکایی مدافع حقوق بشر به نام Human Rights Watch گفت : «من یک کارتون آقای پرزیدنت **گروزی** و آقای **فهم** ، وزیر دفاع او را نشر کردم. اشخاص مسلح به دفتر من آمدند و مرا تهدید کرده گفتند که ما میتوانیم تو را بسیار آسان بکشیم. ما همین اکنون هر کدام در جاکو سلاح خود ۳۰ مرمی داریم و آنها را میتوانیم در شکمت خانی کنیم. هیچکس با تو کمک نخواهد کرد.» در نواحی اطراف کابل گروهی ز راننده گان موتورها باریبری مواد ساختمانی از وضع امنیتی راههای ترانسپورتی شکایت کرده گفتند :

«موتورها ما که از ریگ و جغل مخصوص برای ساختمان بار بودند ، در مسیر راه از طرف یک قوماندان محلی توقف داده شدند. این جنگ سالار گفت : از این به بعد تمام تجارت این نوع مواد ساختمانی از طریق خودم پیش برده میشود. هیچکس به جز از من ، اجازه ندارد آنها را تولید کند. همان بود که موتورها ما را با تمام مواد ساختمانی آن ضبط کرد.»

خلیفه یعقوب ، یک درویر ۴۱ ساله که از وضع خراب امنیتی شاهراه به آمر پوسته کنترل و امنیت شکایت کرده بود ، برای سه شبانه روز توقیف شد. موصوف پس از رهایی اش گفت :

«اینها همه دزدان ، قوماندانان ، تجاران ، دلان ، معامله گران و قاتلان اند. رهن و آمر امنیت شاهراه ، همه گی تفنگ سالاران و جنگ سالارانی اند که حالا سر از نو در میان خود تقسیم وظایف کرده و در نقش های گوناگون ظاهر میشوند. ستم و بی قانونی در سراسر افغانستان بیداد میکند. اعمالی مانند توقیف کردن ها ، شکنجه کردن ها ، دزدیدن و اختطاف کردن ها ، تجاوز کردن به ناموس و عزت خانها ، ویران کردن خانه ها ، تصرف غیر قانونی دارایی ها و ملکیتهای مردم ، حمله بر کارکنان سازمانهای سیاسی و اجتماعی و کارمندان مطبوعات وغیره که در

گزارش سازمان Human Rights Watch انعکاس یافته اند ، نشان میدهد که از زمان مداخله آمریکا در افغانستان تا کنون هیچ چیز به نفع مردم آن کشور تغییر نکرده است. مردم انتظار بهبود وضع را دارند ؛ اما با گذشت زمان ، به عوض اینکه وضع بهبود یابد ، هرج و مرج بیشتر شده میرو. در پایان گزارش سازمان مدافع حقوق بشر به نام Human Rights Watch این نتیجه گیری آورده شده است :

«تمام قوماندانان برجسته جهادی ، اعم از رهبران مجاهدین سابق و مسئولین کنونی وزارت های دفاع ، داخله ، اطلاعات و امنیت ملی افغانستان در بروز تمام حوادث خونین در ولایات واقع در جنوب و شرق کشور به طور مستقیم یا غیر مستقیم دست دارند. وضع کنونی ناشی از نقض حقوق بشر و بی امنیتی در کشور ، پیامد مستقیم تصامیم و اقدامات نادرست حکومت ایالات متحده آمریکا ، دیگر کشورهای ایتلاف بین المللی و برخی عناصر حکومت عبوری افغانستان است.»

پنتاگون با علاقتمندی به جنگسالاران محلی و منطقه یی پول میپردازد تا تمام کشور را (بیرون از کابل) تحت کنترل خود داشته باشند. ده ها سال جنگ افغانستان را به یک ویرانه مبدل کرده است. مردم افغانستان در شرایط فقر ، محرومیت ، بیکاری و فقدان ساسی ترین ضروریات زنده گی به سر میبرند. هیچ نشان و یا علامتی از بهبود یافتن وضع وجود ندارد. مصارف نظامی **ماهوار** قطعات امریکایی که تعداد افراد آن به ۸۵۰۰ تن میرسد ، مبلغ یک میلیارد دالر تخمین شده است که این تقریباً معادل مقدار پولی است که **سالانه** دولت افغانستان از ملل متحد به دست می آورد.

مبارزه بر ضد اشغال گسترش می یابد. عساکر امریکایی ، قوتهای آیساف (ISAF) ، کارمندان سازمانهای امداد و کمک های بشری و ژورنالیستان همه روزه هدف حملات قرار میگیرند. بسیار ساده لوحانه خواهد بود ، اگر اینها همه در جمله اقدامات طالبان و ادامه دهندگان آنها به حساب آورده شود. وضع سیاسی افغانستان چیزی مغلق تر از این است : افغانستان کورست قرون وسطایی با تضادهای متعدد اجتماعی که با اشغال ایالات متحده آمریکا این تضادها حاد تر شده میروند. هوشیاری ، قهر و شهامت مردم آن بی حد زیاد است. طالبان بسیار با مهارت رول خود را در آنجا بازی کردند. قدرتمندان محلی که قوتهای امریکایی بالای آنها تکیه کرده اند تا کنترل منطقه را در دست داشته باشند ، برای تحکیم اقتدار خویش کار میکنند. از آوردن نظم ، امنیت و بازسازی کشور هیچ حرفی در میان نیست ، از پولهای وعده شده هیچ چیزی برای مردم نمیرسد. در یک چنین هرج و مرج واقعی بعید نیست که اشغالگران با پروپم های جدی مواجه شوند.

برگرفته از شماره اگست نشریه «همیسته گی»

وفقاً ، نشریه «آینده» بازتاب دهنده بینش چپ نوین افغانیست ،

آن را به دست دموکراتهای افغان برسانید!

به ادامه ص ۱۱

یک بام و دو هوا

نماینده گان لویه جرگه باید به طور دموکراتیک انتخاب شوند و جلسه جرگه نیز باید در فضای دموکراتیک دایر شود و به شکل دموکراتیک تصمیم خود را اتخاذ کند. اما امروز در افغانستان اصلاً جای پای برای آزادی بیان و دموکراسی وجود ندارد. در کابل اشخاص مسلح به دفتر مدیر مسئول یکی از نشریه ها داخل میشوند و به او اخطار میدهند که «گشتن تو برای ما آسان است».

مشکل اساسی دیگر همانا فقدان صلح و امنیت در افغانستان است. گرچه امریکا از پیروزیهای بزرگ در جنگ علیه تروریسم حرف میزند، اما در وطن ما جنگ پایان نیافته و به شدت کامل خود ادامه دارد. هر روز هموطنان ما از اثر بمباران قوای امریکا کشته میشوند. آن تعداد از افغانها که برای تحقق آرمانهای امریکا خوشخدمتی میکنند و برای به دست آوردن امتیاز آماده گی دارند، شاید با دین جرایم امریکا در کشور ما سر به گریبان ببرند و دست از این خیانت بردارند. در افغانستان حاکمیت سراسری کشوری موجود نیست و حکومت مؤقت در قریه ها و قصبات تسلط ندارد. امنیت نسبی بی که در شهر کابل دیده میشود، بسیار فرسینده است. هرشب به ده ها خانه در شهر کابل دزد می آید. آدم ربایی، گروگان گیری، تجاوز به ناموس مردم و دیگر اعمال فجیع همه روزه در شهر کابل صورت می گیرد. وضع کابل که این طور است، جایی که قوای حفظ صلح «آیسااف» (ISAF) مستقر شده است، باید به این سوال پاسخ داده شود که وضع امنیت در اطراف از چه قرار است؟

از برکت پولهای که امریکا به جیب تفنگسالاران محلی میریزد، در ولایات، در قریه ها و قصبات جنگسالاران و تفنگسالاران جهادی دوباره به قوت رسیده اند. در خارج از کابل اصلاً دوره دوم انارشی و هرج و مرج قوماندهانان جهادی برپا شده است. وضع در اطراف چنان خراب است که در برخی از ولایات کشور مردم رنجیده برای پذیرایی از آمدن دوباره طالبان آماده گی میگیرند. آیا میتوان در چنین شرایط نمایندگانی که مردم برای لویه جرگه انتخاب شوند؟

* * *

مشکل جدی روشنفکران افغان اینست که با تأسف برخی از آنها به این عقیده رسیده اند که «ابر قدرت یک تاز» میتواند و قادر است هرچه بخواهد انجام دهد. این حرف به کلی غلط نیست و شمه بی از حقیقت در آن وجود دارد، اما تمام حقیقت نیست. به راستی که «ابر قدرت یک تاز» میتواند تمام جهان را نبود کند، میتواند رؤسهای نافرمان را سقوط دهد، میتواند دروغهای شاخدار بگوید و غیره و غیره. اما همه اینها

نمایندهای تخریبی هستند. در بخش کارهای تخریبی به راستی که امریکا میتواند، هرچه دلش بخواهد انجام دهد! اما در کارهای ایجادگرانه چطور؟ در آوردن ثبات چطور؟ در اعمار و بازسازی چطور؟

حوادث دهه اخیر ثابت میسازد که در عرصه کارهای ایجادگرانه توانمندی «ابر قدرت یک تاز» صدها مرتبه کوچکتر از توانمندی تخریبی آن است. اگر از ده ها موضوع دیگر بگذریم و تنها سه معضله را یادآوری کنیم، یعنی تنها معضله افغانستان، عراق و شرق میانه (معضله اسرائیل و فلسطین) را مورد بررسی قرار دهیم، به اثبات میرسد که امریکا نه تنها به بُنیستهای جدی مواجهه میباشد، بلکه عملاً توانایی حل این مسائل را از دست داده است. بدون کمک و همکاری اتحادیه اروپا و به خصوص بدون همکاری ملل متحد، امریکا نخواهد توانست به تنهایی هیچ یک از این معضلات را حل و فصل کند. مهمترین مشکل امریکا در یک حرف نهفته است: امریکا به گفتار خود صادق نیست و این عدم صداقت بیشتر از ماهیت امپریالیستی آن ناشی میشود تا از شخصیت این یا آن سیاستمدار یا رئیس جمهور آن. سیاست «ابر قدرت یک تاز» در اکثر موارد همان سیاست ریاکارانه عدم تطابق حرف با عمل و یا به قول معروف همان سیاست «یک بام و دو هوا» است.

* * *

تحلیل مختصر وضع کنونی کشور نشان میدهد که نیروهای مترقی افغانستان باید هرچه زودتر به پراکنده گی در صفوف خود ودع گویند. تعقل روشنفکرانه حکم میکند که ما همه کمر همت والا و مردانه را بریندیم، از نبردهای پیش رو هراس نداشته

باشیم، چون نیاز جامعه، وطن و انسان زحمتکش خیلی ها بزرگ است و چشم انتظار آن را دارد. اکنون زمان آن فرا رسیده است که دست به دست هم بدهیم و با نیرو و انرژی تازه آماده خدمت شویم، به آینده معتقد باشیم و نهضت آینده را تقویه کنیم.

یک نکته قابل یاد آوری جدی است. باید با زبان رسا به تمام نیروهای بالقوه و بالفعل چپ افغانستان گفته شود که زمان عقب نشینی ها سپری شده است! زمان نوسازی جنبش چپ افغانی فرا رسیده است! نوسازی این جنبش بدون جهانیستی علمی ممکن نیست! آنانی که سنگرهای دفاع از منافع انسان زحمتکش را رها کرده اند و یا در صدد رها کردن این سنگرها میباشند، دیگر متعلق به جنبش چپ نخواهند بود.

و به نیروهای بالقوه و بالفعل چپ، یعنی آنانی که در سنگر دفاع از منافع انسان زحمتکش باقی مانده اند، باید اعلام شود که زمان ایجاد تفاهم، همکاری اتحاد و وحدت فرا رسیده است! سازمانهای مترقی کشور میتوانند با وجود برخی اختلافهای اندیشه بی به یک پلاتفرم واحد دست یابند. چنین باد!

عبدالله نایبی

بشارت

میبینمت، رفیق
کز پشت شاخه های سپیدار آفتاب
با بالهای شبزده، پرواز تقریرین
آرام میرسی

در خشم، یادگار زمستان
در چشم، خوشه های بهاران
با درد، با سرود
از آزمون لحظه ابهام میرسی

باری، دعای باغ
باری، نماز دشت
هرجا، امید سرخ گره خورده با چراغ
میبینمت که باز
از کوی سرگذشت
با زخمهای میهن بی شام میرسی

در شهر نام تست
در کوچه گام تست
چون چتر عطر آبی باران
بر بام میرسی

با ساده گی عشق
خفتی به تاج خاک
آزرده، بیمناک

...

اینک

- سپیده وار -

با ارغوان پرچم دیدار، در کنار
با واژه های روشن فرجام میرسی.

دوستان، «نهضت آینده» راه زحمتکشان را برگزیده است، از آن حمایت کنید!

AYENDA Organ of "Ayenda" Movement of Afghanistan Postfach 1102 50375 Wesseling, Germany	آدرس S., M.S. Account No.: 1133000853 Routing No.: 37050299 Kreissparkasse Köln	دارنده حساب : شماره حساب : کد بانک : نام بانک :	آینده نشریه نهضت آینده افغانستان هر درماه یک شماره زیر نظر هیئت تحریر مدیر مسئول : دکتر محمد سالم سپارتک
		معادل ۴ یورو اشتراک ۶ شماره معادل ۲۰ یورو سایر کشور ها معادل ۲۵ یورو	قیمت یک شماره ارپا سائر کشور ها معادل